

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقد و تحليل آراء فلسفى



تأليف

آيت الله شيخ ماجد كاظمى

ترجمة مؤسسة الدفاع عن مذهب اهل البيت عليه السلام

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: کاظمی، ماجد، ۱۳۳۷ -
عنوان قراردادی	: الرويه الفيلسفيه نقد و تحليل، فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: نقد و تحلیل آراء فلسفی/تالیف ماجد کاظمی؛
مشخصات نشر	: ترجمه موسسه الدفاع عن مذهب اهل البيت.
مشخصات ظاهری	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۰.
شابک	: ۳۸۷ ص.
وضعیت فهرست نویسی	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۵۳۷-۸ :
یادداشت	: فیبا
موضوع	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
	: فلسفه اسلامی -- نقد و تفسیر
	Islamic philosophy -- Criticism and interpretation
	فلسفه اسلامی -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
	Islamic philosophy -- Apologetic works
	فلسفه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
	Philosophy -- Apologetic works
	شناخت (فلسفه اسلامی)
	Knowledge, Theory of (Islam)
شناسه افزوده	: موسسه الدفاع عن مذهب اهل البيت عليهم السلام
رده بندی کنگره	: BBR۴۵
رده بندی دیویی	: ۱۸۹/۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۶۶۷۳۴۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

نام کتاب	: نقد و تحلیل آراء فلسفی
ناشر	: چتر دانش
تألیف	: آیت الله شیخ ماجد کاظمی
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۴۰۰
شمارگان	: ۵۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۵۳۷-۸ :
قیمت	: ۲۹۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منبری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸
تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳
پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com
کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله یکی از پرترفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به این ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آن‌ها از یک سو و تناسب آن‌ها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه آموزش عالی آزاد چتر دانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه علمی بیش از پیش به منصه ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

فهرست

کلمه ناشر.....	۳
ترجمه مؤلف و آثار علمی وی.....	۱۰
حمد و ثنای الهی.....	۱۳
مقدمه.....	۱۴
اهمیت مباحث توحید الهی.....	۱۴
حرمت تقیه در امور مهم.....	۲۲
مسئولیت حفظ دین.....	۲۳
مسئولیت حفظ تشیع.....	۲۶
مدخل.....	۳۲
نگاهی گذرا به تاریخچه فلسفه و عرفان.....	۳۲
برهمنیان.....	۳۲
فلاسفه مکتب چین (تائوتیسم).....	۳۴
فلسفه در ایران باستان.....	۳۵
فلسفه پیشاسقراطی.....	۳۶
فلاسفه یونان.....	۳۸
فلسفه رواقی.....	۴۲
فلاسفه نو افلاطونی.....	۴۳
فلاسفه مسیحی.....	۴۵
فلاسفه مسلمان.....	۴۸
خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان (لعنهم الله).....	۵۰
خاندان برمکیان.....	۵۱
توطئه علیه مخالفان فلسفه!.....	۵۲
الکندی.....	۵۶
فارابی.....	۵۷
ابن سینا.....	۵۸
سهروردی.....	۵۹
ابن عربی.....	۶۰
صدرا.....	۶۳
کلام صاحب مستدرک الوسائل درباره صدرا.....	۶۵
اول: طعنه و توهین به علمای شیعه و تمجید از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام).....	۶۵
دوم: سوءاستفاده، مصادره به مطلوب، و شرح کفرآمیز روایات اهل بیت (علیهم السلام).....	۶۶

- ۶۸.....سوم: بیان مطالب و کتب دیگر مؤلفان به نام خود!
- ۶۹.....موضع علمای شیعه در مقابل فلاسفه
- ۷۰.....مرحوم علامه مجلسی

۷۳ باب اول: اصول شناخت

- ۷۵.....مقدمه
- ۷۶.....اصل اول: واقعی بودن عالم
- ۷۷.....اصل دوم: جایگاه عقل
- ۷۷.....دیدگاه مادی‌گرایان
- ۸۲.....اصل سوم: ارزش شناخت
- ۸۲.....خلاصه ادله شک‌گرایان
- ۸۳.....جواب شبهات شک‌گرایان
- ۸۶.....شناخت از منظر فلاسفه
- ۹۴.....جواب ابن‌سینا به نظریه اتحاد عقل و عاقل و معقول
- ۹۵.....کلام صدرا در پاسخ به این استدلال
- ۹۵.....پاسخ استدلال صدرا
- ۹۵.....استدلالات واهی
- ۹۸.....اصل چهارم: منابع شناخت
- ۱۰۰.....اصل پنجم: مدرکات عقل
- ۱۰۰.....معانی حسن و قبح
- ۱۰۳.....معنای حسن و قبح ذاتی
- ۱۰۵.....پاسخ این ادعا
- ۱۰۶.....نظریه الاشاعره
- ۱۰۷.....دیدگاه قرآن پیرامون عقل عملی
- ۱۰۹.....اصل ششم: قوانین عقلی و طبیعی
- ۱۱۱.....اصل هفتم: طبیعت احکام عقلی
- ۱۱۲.....اصل هشتم: پیرامون شبهه اختلاف عقل و شرع
- ۱۱۳.....اصل نهم: آیا می‌شود به قرآن و سنت استدلال کرد؟
- ۱۱۴.....اصل دهم: تذکرات لازم

باب دوم : مناقشه در مباحث فلسفی ۱۱۷

مدخل	۱۱۹
نظرات و ملاحظات پیرامون قسم اول از مباحث فلسفی.....	۱۲۱
قسم اول: مباحث وجود، عدم و ماهیت	۱۲۱
اول: موضوع فلسفه	۱۲۱
دوم: اشتراک وجود.....	۱۲۱
سوم: اصالت وجود یا ماهیت	۱۲۷
مغالطه ملاصدرا در معنای وجود	۱۲۸
قابلیت ذهن بشر در کشف حقایق	۱۲۹
ادله قائلین به اصالت وجود.....	۱۳۱
استدلال با ذوق عرفانی نه عقل	۱۳۲
ادله اصالت وجود و پاسخ آن	۱۳۴
دلیل اول.....	۱۳۴
تبصره.....	۱۳۴
دلیل دوم.....	۱۳۵
تطابق علم و معلوم.....	۱۳۶
دلیل سوم	۱۳۷
دلیل چهارم	۱۳۸
دلیل پنجم	۱۳۸
جواب دیگر از این استدلال	۱۴۰
دلیل ششم	۱۴۳
دلیل هفتم	۱۴۳
تذکر	۱۴۴
اضافه ابداعی	۱۴۶
توضیح قاعده «هر چیزی که محل حوادث باشد، خود نیز حادث است»	۱۴۶
جواب قول داوئی.....	۱۴۷
جواب استدلال طباطبائی	۱۴۸
چهارم: باطل بودن فروعات اصالت وجود.....	۱۴۹
پنجم: حقیقت وجود	۱۴۹
بطلان فروع مسئله «واحدبودن حقیقت وجود».....	۱۵۲
امر اول	۱۵۲

۱۵۳ امر دوم
۱۵۴ بطلان قاعده «بسیط الحقیقه تمام الاشیاء»
۱۵۵ مغالطات مطلب فوق
۱۵۷ امر سوم
۱۶۰ ششم: اعاده معدوم
۱۶۴ ایرادات و ملاحظات پیرامون بخش دوم از مباحث فلسفی
۱۶۴ واجب و ممکن
۱۶۷ امکان فقری
۱۶۸ ثابت و متغیر
۱۶۸ حرکت بنا بر مشهور
۱۷۰ اشکال ابن سینا بر حرکت جوهری
۱۷۱ ادله حرکت جوهری و پاسخ به آنها
۱۷۴ مجردات
۱۷۵ معنای فلسفی مجردات
۱۷۶ نفی وجود مجردات به جز ذات مقدس الهی
۱۷۷ حادث و قدیم
۱۷۸ بطلان حدوث ذاتی
۱۸۰ مستقل و رابط
۱۸۶ ایرادات و ملاحظات پیرامون بخش سوم از مباحث فلسفه
۱۸۶ علت و معلول
۱۸۶ معنای علت در نزد فلاسفه
۱۸۷ اراده در نزد فلاسفه از صفات ذات است
۱۸۹ آیات قرآنی پیرامون مختار بودن خداوند متعال
۱۹۰ فلسفه قائل به جبر است نه اختیار
۱۹۲ جواب فلاسفه به اشکال جبر
۱۹۳ بطلان جواب فلاسفه
۱۹۵ وجود مطلق و وجود خاص یا مقید
۱۹۵ بطلان سنخیت
۱۹۷ لوازم سنخیت
۱۹۸ منافات سنخیت با توحید
۱۹۹ آنچه بر سنخیت مترتب می شود

- عقول و مثل ۲۰۶
- بطلان قاعده «از واحد به جز واحد صادر نمی‌شود» ۲۰۸
- دنباله بحث قاعده الواحد لا یصدر منه الا الواحد ۲۰۹
- بطلان تفویض ۲۱۲
- مراد از قاعده فاقد الشئ لا یعطیه؟ ۲۱۴
- ایرادات و ملاحظات پیرامون بخش چهارم از مسائل فلسفی ۲۱۷
- عوامل صعود و نزول ۲۱۷
- معاد جسمانی ۲۱۷
- انکار معاد و مصلحت اجتماعی! ۲۱۸
- پاسخ ادعای طباطبایی ۲۱۹
- دلیل عقلی بر امکان معاد ۲۱۹
- دلیل عقلی بر اثبات معاد ۲۲۰
- آیات معاد ۲۲۰
- دفع توهم از به کار بردن تعبیری همچون «خلق جدید» و «امثالکم» در قرآن ۲۲۵
- روایات پیرامون معاد جسمانی ۲۲۷
- خاتمه ۲۳۰
- سوالاتی پیرامون توحید ۲۳۰
- اول: نظریه فیض الهی ۲۳۰
- دوم: آیا عالم مظهر وجود خداوند متعال یا سایه خداوند است؟ ۲۳۲
- سوم: آیا خداوند متعال اشیاء را از کتم عدم خلق نموده است؟ ۲۳۳
- چهارم: آیا وجود اشیاء تمنعی دارد با وجود خداوند متعال که هیچ مکانی از آن خالی نیست، تا اینکه به جای وجود الهی قرار بگیرند؟ و اینکه آیا خداوند در وجود خود تزحزح و کنار کشید تا مخلوقات را جای خود قرار دهد؟ ۲۳۴
- پنجم: اگر حقیقت وجود متعدد است، آیا بین خالق و مخلوق حدی وجود دارد؟ ۲۳۵
- ششم: آیا اراده الهی از صفات ذاتی است که بنا بر این مراد از اراده تخلف‌پذیر نیست؟ یا اینکه اراده از صفات فعل خداوند است نه صفات ذات، و او فاعل مختار است؟ ۲۳۶
- هفتم: آیا فاعلیت خداوند متعال به ابداع است یا به تجلی؟ ۲۳۸
- هشتم: آیا علم الهی به اشیاء از باب این است که اشیاء عین ذات الهی هستند؛ زیرا که معلول‌های قائم به ذات او هستند یا خیر؟ ۲۴۰
- نهم: برهان صدیقین چیست؟ و برهان قاهریت کدام است؟ ۲۴۱
- دهم: چه اغراض و اهداف سیاسی در پس این امور اعتقادی وجود دارد؟ ۲۴۴

باب سوم: توحید الهی از منظر آیات و روایات ۲۴۷

آیات توحید.....	۲۵۰
عیسی درباره خود می گوید.....	۲۵۳
عیسی در نزد مسیحیان.....	۲۵۳
اعتقاد مسیحیان نسبت به عیسی (علیه السلام).....	۲۵۴
عیسی فرزند مریم نه فرزند خدا!!.....	۲۵۴
تنزه خداوند از داشتن فرزند.....	۲۵۵
قسم دوم از باب سوم: روایات پیرامون توحید الهی.....	۲۵۶
فصل اول: در اثبات ذات مقدس الهی و حدوث عالم.....	۲۵۶
فصل دوم: صفات الهی.....	۲۶۷
امر اول: صفات الهی در روایات اهل بیت.....	۲۶۷
امر دوم: در مابین ذات مقدس الهی با تمامی مخلوقات.....	۲۷۷
امر سوم: اراده خداوند متعال.....	۲۸۷
امر چهارم: در احدیت و واحدیت خداوند متعال.....	۲۹۱
امر پنجم: در قدرت خداوند متعال.....	۲۹۵
امر ششم: در عموم خالقیت خداوند متعال.....	۳۰۲
بطلان تفویض.....	۳۰۳
فصل سوم: محال است ممکن قدیم باشد.....	۳۰۸
فصل چهارم: محال بودن شناخت کنه ذات مقدس الهی.....	۳۱۱
دلیل ممتنع بودن ادراک ذات مقدس الهی.....	۳۲۴
فصل پنجم: نهی از اندیشه در ذات الهی.....	۳۲۸
فصل ششم: در تنزه خالق جل وعلی از اتصاف به زمان و مکان و اینکه او فوق زمان و مکان است و او اولی است، بودن اولیت و آخری است بدون آخریت.....	۳۳۱
فصل هفتم: نفی سنخیت بین خداوند متعال و مخلوقاتش.....	۳۴۰
فصل هشتم.....	۳۴۸
فصل نهم: در اسما و صفات الهی.....	۳۵۹
فصل دهم: شبهات و پاسخ ها.....	۳۷۲
خاتمه.....	۳۸۲
ندای دین.....	۳۸۲

منابع..... ۳۸۶

ترجمه مؤلف و آثار علمی وی

آیت‌الله شیخ ماجد کاظمی، فرزند حاج عبد الحسین، در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی (۱۳۷۷ یا ۱۳۷۶ هجری قمری) در جوار دو امام همام کاظمین (علیهم‌السلام) به دنیا آمد. در همان کاظمین دروس مقدمات و اوائل سطح را در محضر آیت‌الله حامد واعظی، حجت الاسلام و المسلمین سید عدنان حجازی، آیت‌الله عبد الحسین خالصی و بعضی دیگر از علما تلمذ کرد. سپس برای تکمیل سطوح و شرکت در دروس خارج به نجف اشرف هجرت نمود. در آنجا در دروس سطح آیت‌الله سید حسین شاهرودی و آیت‌الله شیخ مصطفی هرنندی، و در دروس خارج آیت‌الله سید نصر الله مستنبط، آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، آیت‌الله سید عبد الاعلی سبزواری، و در درس تفسیر تاریخی آیت‌الله سید محمد باقر صدر، و دروس بعضی دیگر از اعلام شرکت کرد.

بعد از آن به قم مهاجرت کرد و در این شهر مقدّس از دروس آیت‌الله سید کاظم حائری، آیت‌الله سید علی فانی، آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی و ... استفاده نمود.

ایشان از علمای بسیار فعال در زمینه‌های مختلف هستند. در عراق از مجاهدین بودند و بعد از آنکه از طرف حکومت صدام تحت تعقیب شدید قرار می‌گیرند، در اوائل انقلاب به ایران می‌آیند. مجله‌ای به زبان عربی تحت اشراف ایشان چاپ می‌شود به نام مدرسه اهل‌البیت که بیشتر به مسائل اعتقادی و نقد افکار فلسفی می‌پردازد.

آثار متعددی نیز نوشته‌اند؛ مثل:

۱. الدرر الفقهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه؛ شرح استدلالی بر کتاب لمعه شهید اول در

جلد ۱۵.

۲. الرؤیه الفلسفیه؛ نقد و تحلیل، و به فارسی به نام نقد آرای فلسفی ترجمه شده.

۳. اسئله حول التوحید الالهی.

۴. اصول المعرفه؛ به فارسی به نام اصول شناخت ترجمه شده.

۵. الرؤیه الاسلامیه؛ فیه ما یقارب خمسمائه روایه فی نقد الفكر الفلسفی الراجح.

۶. بحث فقهی حول النیروز؛ به فارسی ترجمه شده.

۷. بحث حول جواز طلب الشفاعه و بطلان التفویض؛ به فارسی ترجمه شده.

۸. من الروایات المکذوبه؛ به فارسی به نام روایات ساختگی ترجمه شده.

۹. الکفایه من الاصول؛ یک دوره اصولی کامل در چهار جلد.

١٠. رجال ابن الغضائرى تحقيق و تقديم.
 ١١. تقديم و تعليق على كتاب التوحيد الفائق للعلامه البهبهانى؛ به فارسى ترجمه شده.
 ١٢. مقالاتان فى مبانى المحقق البهبهانى الاصوليه و الكلاميه.
 ١٣. ترجمه كتاب السنخيه ام العينيه و الاتحاد ام التباين و كتاب آيات العقائد، و شرح خطبه ١٥٢ لاميرالمؤمنين (عليه السلام) و ترجمه كتب اخرى.
 ١٤. قصه الدجال المدعى كونه اليمانى.
 ١٥. التوحيد الالهى فى نهج البلاغه.
 ١٦. موقف العلماء و اصحاب الائمة (عليهم السلام) تجاه الفلسفه و العرفان.
- منبع: وب سايت رحيق مختوم (با اندكى تغيير).

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كما هو أهله و مستحقه، و صلى الله على سيد الأنبياء محمد و عترته الأبرار
الأخيار، صلاة لا انقطاع لمددها و لا انتهاء لعددتها، و سلم تسليماً.
ستايش خدای را ستایشی که سزاوار او است، و درود بر بهترین خلق و شایسته ترین
بندگان خدا، محمد مصطفی و خاندان پاك او.
اللهم انا نرغب اليك في دوله كريمه تعز بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و
تجعلنا فيها من الدعاه الى طاعتك و القاده الى سبيلك وترزقنا بها كرامه الدنيا و الآخرة.

حمد و ثنای الهی

«الحمد لله المتعالی عن صفات المخلوقین المنزه عن نعوت الناعتین المبرأ مما لا یلیق بوحدانیتہ المرتفع عن الزوال و الفناء بوجوب إلهیتہ الذی استعبد الخلائق بحمد ما تواتر علیهم من نعمائہ و ترادف لدیهم من حسن بلائہ و تتابع من أیادیہ و عواطفہ و تفاقم من مواهبہ و عوارفہ جم عن الإحصاء عددها و فاق عن الإحاطة بها مددها و خرس ألسن الناطقین بالشکر علیہا عن أداء ما وجب من حقها لیدیہا.

و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له شهادہ یثقل بها میزان العارفين و تبيض بها وجوههم يوم الدين و أشهد أن محمداً عبده المصطفى و رسوله المجتبی خاتم الرسل و الأنبياء و سيد الخلائق کلهم و الأصفیاء و أن وصیه علي بن أبي طالب (عليه السلام) خير وصي و خير إمام ولي و أن عترته الطاهره خير العتر- الأئمة الهادیه الاثنا عشر أمناء الله في بلاده و حججه علی عبادہ»^۱.

«حمد و ستایش خداوندی را سزااست که از صفات موجودات برتر، و از وصف شارحان منزہ، و از مراتب مخلوق (ناتوانی، نیاز و محدودیت) و هر آنچه در خور یکتایی او نیست، به دور است. به موجب خداییش زوال و فنا ندارد، آن هیبتی که سراسر هستی را وادار نموده تا بر نعمت‌های بی‌پایان، پیوستگی حسن تدبیر، تناوب احسان و نعمات او را شکر و سپاس کنند. همان نعماتی که از شمار خارجند و آگاهی از آن‌ها محال است.

و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی نیست جز الله، یکتا است و شریک ندارد. آن شهادتی که ترازوی اهل معرفت در روز جزا بدان سنگین، و رویشان سفید گردد. و شهادت می‌دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده برگزیده و فرستاده منتخب، و خاتم رسولان و انبیا، و آقا و سید همه خلائق، انتخاب‌شدگان و اصفیا است. و نیز گواهی می‌دهم که وصی او علی بن ابی طالب بهترین وصی و امامی است که به رهبری و ولایت سفارش و وصیت گردیده. و اینکه عترت پاکیزه او- که بهترین خاندان‌اند- سرپرستان هدایت‌گر؛ همان دوازده پیشوای راهنمای‌اند. آنان امین خداوند در زمین و حجت‌های او بر بندگانند»

۱. برگرفته از: طبرسی، ابومنصور؛ الإحتجاج؛ چاپ اول، مشهد، ۱۴۰۳ق؛ ج ۱؛ ص ۱۳.

مقدمه

اهمیت مباحث توحید الهی

مسئله توحید الهی و نفی شرک از ساحت قدس باری تعالی مهم‌ترین و محوری‌ترین بحث عالم است و در تأیید و صدق این ادعا می‌توان به آیاتی از یگتانه معجزه جاوید پیامبر اسلام ﷺ و چشمه جوشان معرفت و آگاهی برای بشریت، قرآن کریم استشهاد نمود: خداوند متعال مهم‌ترین شعار و دعوت انبیا الهی را در قرآن این‌گونه بیان می‌فرماید:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ «ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست» که این عبارت در چندین آیه از قرآن کریم، از جمله سوره مبارکه اعراف آیه ۵۹، از زبان انبیای الهی بیان شده است. در بیش از ۳۵ آیه از قرآن کریم عبارت لا اله الا الله و مشابه آن آمده و بر توحید و یگانگی و نفی شرک تأکید شده است. به‌طور مثال در آیه ۱۶۳ سوره مبارکه بقره آمده است: ﴿وَالْهَكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾.

شرک به خداوند متعال آن‌چنان گناه عظیمی شمرده می‌شود که در قرآن این‌گونه تعبیر شده است: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱. و در بیان عقوبت شرک به خداوند متعال به آیات تکان دهنده و هول‌انگیز ذیل می‌توان اشاره کرد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۲ «مسلماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید، و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ انجام داده است»

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۳ «خداوند، این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد؛ و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌بخشاید. و هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دور و درازی شده است».

۱. سوره مبارکه لقمان، آیه ۱۳.

۲. سوره مبارکه نساء، آیه ۴۸.

۳. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۱۶.

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۱
 «هر کس به خدا شرک آورد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران یاورانی نیست».

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۲ «و هر کس به خدا شرک ورزد، چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان (شکاری) او را ربوده‌اند یا باد او را به جایی دور افکنده است».

اهمیت توحید و گناه سنگین شرک، در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز بسیار مورد توجه واقع شده که تنها اشاره به چند مورد، گویای عظمت این مسئله است.

یکی از اصول روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) به پیروی از قرآن کریم، این است که شرک به خداوند متعال بزرگترین گناه می‌باشد؛ لذا آن حضرات کرارا در کلمات خود فرموده‌اند:
 «أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ»^۳ «بزرگترین گناه شرک به خداوند است».

شیخ صدوق در روایتی عن ابن عباس قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوحِدًا أَبَدًا وَإِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ لَيَشْفَعُونَ فَيُشْفَعُونَ ثُمَّ قَالَ ع إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِقَوْمِ سَاءَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا إِلَى النَّارِ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا كَيْفَ تَدْخِلُنَا النَّارَ وَ قَدْ كُنَّا نُوحِّدُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ كَيْفَ تُحْرِقُ بِالنَّارِ أَلْسِنَتَنَا وَ قَدْ نَطَقْتَ بِتَوْحِيدِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ كَيْفَ تُحْرِقُ قُلُوبَنَا وَ قَدْ عَقَدْتَ عَلَيَّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ وَجُوهَنَا وَ قَدْ عَفَّرْنَاكَ لَكَ فِي التُّرَابِ أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ أَيْدِينَا وَ قَدْ رَفَعْنَا بِالِدَعَاءِ إِلَيْكَ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَبَادِي سَاءَتْ أَعْمَالُكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَجَزَاؤُكُمْ نَارُ جَهَنَّمَ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا عَفْوُكَ أَعْظَمُ أَمْ خَطِيئَتُنَا فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ عَفْوِي فَيَقُولُونَ

۱. سوره مبارکه مائده آیه ۷۲.

۲. سوره مبارکه حج آیه ۳۱.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ اول، ق ۱۴۲۹؛ ج ۳؛ ص ۷۰۲، همچنین روایات دیگر در همین مضمون وجود دارد: یونسُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ مِنَ الْكِبَائِرِ عَفْوُكَ الْوَالِدِينَ وَ الْيَأْسَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَ الْأَمْنَ لِمَكَرِ اللَّهِ وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ أَكْبَرَ الْكِبَائِرِ الشُّرْكُ بِاللَّهِ. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق؛ ج ۲؛ ص ۲۷۸؛ و نیز روایت شده است: «عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني قال حدثني أبو جعفر ص قال سمعتُ أبي يقول سمعتُ أبي موسى بن جعفر ع يقول دخل عمرو بن عبيد علي أبي عبد الله ع فلما سلم و جلس تلا هذه الآية - الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْأَلَمِ وَ الْفَوَاحِشِ ثُمَّ أَمْسَكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَسْكَتَكَ قَالَ أَحِبُّ أَنْ أُغْرَفَ الْكِبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرَ الْكِبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ بَعْدَهُ الْيَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - إِنَّهُ لَا يَتَّيَسُّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ...» کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق؛ ج ۲؛ ص ۲۸۵.

۲- ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للسدوق) - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۹۸ ق؛ ص ۲۹؛ و نیز: ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للسدوق) - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ ش، النص، ص: ۲۹۶.

رَحْمَتِكَ أَوْسَعُ أَمْ دُنُوبُنَا فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ رَحِمْتِي فَيَقُولُونَ إِفْرَارُنَا بِتَوْحِيدِكَ أَعْظَمُ أَمْ دُنُوبُنَا فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ إِفْرَارُكُمْ بِتَوْحِيدِي أَعْظَمُ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا فَلَيْسَعْنَا عَفْوُكَ وَ رَحْمَتُكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَلَأْتُكَتِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ لِي مِنَ الْمُقَرَّرِينَ بِتَوْحِيدِي وَ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرِي وَ حَقَّ عَلَيَّ أَنْ لَا أَصْلِي بِالنَّارِ أَهْلَ تَوْحِيدِي أَدْخَلُوا عِبَادِي الْجَنَّةَ»

«رسول خدا ﷺ فرمود قسم بدان که مرا براستی مبعوث کرده تا مژده ده باشم خدا هرگز یگانه پرستی را بدوزخ عذاب نکند و اهل توحید شفاعت کنند و شفاعتشان پذیرفته گردد سپس فرمود چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی دستور دوزخ صادر کند برای کسانی که در دنیا بد کردار بودند عرض کنند خدایا چگونه ما را بدوزخ بری و ما در دار دنیا تو را یگانه شناختیم و چطور زبان ما را بسوزانی و گویای بتوحید تو بوده در دار دنیا و چطور دل ما را بسوزانی با اینکه علاقمند باین بوده که نیست معبود بر حقی جز تو و چطور چهره ما را بسوزانی با اینکه برای تو بخاک نهادیم و چطور دست‌های ما را بسوزانی و بدرگاه تو بلندشان نمودیم برای دعا خدای جل جلاله می‌فرماید بندگانم در دار دنیا بد کردار بودند و کیفر شما دوزخ است عرض کنند پروردگارا عفو تو بزرگ‌تر است یا خطای ما؟ خدای عز و جل فرماید عفو من، گویند رحمت پهناورتر است یا گناهان ما؟ خدای عز و جل فرماید رحمت من گویند اقرار ما بتوحید تو بزرگ‌تر است یا گناهان ما خدای عز و جل فرماید اقرار شما بتوحید من بزرگ‌تر است عرض کنند پروردگارا باید عفو و رحمت واسعه تو ما را فراگیرد، خدای جل جلاله فرماید ملائکه من بعزت و جلالم سوگند خلقی را نیافریدم که محبوب‌تر باشد نزد من از مقررین بتوحید من و اینکه معبود حقی جز من نیست و بر من حقست که بآتش نسوزانم اهل توحیدم را بندگانم را ببهشت برید.»

و در روایتی دیگر آمده: «عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ»^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: «جزای کسی که خدای -عزوجل- بر او نعمت «توحید» عطا شده است، چیزی نیست مگر بهشت»

و باز در جزای موحدین روایت شده است: «عَنْ أَبِي حَرْبٍ بْنِ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ قَالَ

أَشْهَدُ عَلَى أَبِي زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ لَسَمِعْتُهُ يَقُولُ أُرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي بَشِّرِ النَّاسَ أَنَّهُ مَنْ قَالَ - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ^۱

«خالد جهنی که گفت شهادت می‌دهم بر پدرم زید بن خالد که شنیدم از او که می‌گفت رسول خدا ﷺ مرا فرستاد و به من فرمود که مردم را مژده ده به اینکه «هرکس لا اله الا الله وحده لا شريك له بگوید بهشت از برای او خواهد بود».

«حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ... عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: الْمُوجِبَتَانِ^۲ مَنْ مَاتَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ)^۳ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ دَخَلَ النَّارَ»^۴.

«پیغمبر ﷺ فرمود: دو چیز است که موجب دخول بهشت و دوزخ می‌شود؛ یعنی یکی از آن دو آدمی را به بهشت می‌رساند و دیگری او را به دوزخ می‌کشاند و حضرت در بیان این می‌فرماید که هر که بمیرد در حالی که گواهی دهد به اینکه غیر از خدا، خدایی نیست داخل بهشت شود و هر که بمیرد در حالی که به خدا شرک داشته باشد، داخل دوزخ شود».

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ^۵ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَّمَ أَجْسَادَ الْمُوحِدِينَ عَلَى النَّارِ»^۶.

«امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: خدای تبارک بدن‌های موحدین را بر آتش دوزخ حرام گردانیده».

البته پرواضح است که قبول توحید و نفی شرک برای دخول در بهشت شروطی دارد که از جمله آن پذیرش ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است، همچنان که در روایت معروف و مشهور سلسله‌الذهب از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است:

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق) - ایران؛ قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ق؛ ص ۲۲.
 ۲. الموجبتان مبتداً و ما بعده خبره، و هي على صيغة الفاعل عبارة اخرى عن القضية الشرطية التي توجب حقيقة مقدمها حقيقة تاليها، أي الموت على التوحيد يوجب دخول الجنة و هو على الاشراك يوجب دخول النار، و روى الصدوق في معاني الأخبار ص ۱۸۳ و الكليني في الكافي ج ۳ ص ۳۴۳ عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: «لا تنسوا الموجبتين أو قال عليكم بالموجبتين في دبر كل صلاة، قلت: و ما الموجبتان؟ قال: تسأل الله الجنة و تتعوذ به من النار».

۳. ما بين القوسين زيادة في نسخة (ج) و (و).

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق) - ایران؛ قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ق؛ ص ۲۰.

۵. هذا الرجل يلقب بالسنانی أيضا كما في بعض أحاديث الكتاب. و لعل الشيباني مصحف السناني و هو أبو عيسى محمد بن أحمد بن محمد بن سنان الزاهري نزيل الري المترجم في رجال الشيخ في باب من لم يرو عنهم. و السناني نسبة الى جده الأعلى.

۶. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق) - ایران؛ قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ق؛ ص ۲۰.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . . . عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ زَاهَوِيهِ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِنَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرْحَلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثِ فَنَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَارِيَّةِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۱

«چون ابوالحسن حضرت امام رضا (علیه السلام) به نیشابور آمد و خواست که از آن بیرون رود به سوی مأمون، اصحاب حدیث بر او جمع شدند و به آن حضرت عرض کردند که یا ابن رسول الله از ما کوچ می کنی، از شهر ما بیرون می روی و ما را حدیث نمی فرمایی به حدیثی که آن را از تو استفاده نماییم و بهره گیریم؟ حضرت در هودج نشسته بود. پس سر خود را بیرون آورد و فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) که می فرمود: شنیدم از پدرم محمد بن محمد (علیه السلام) که می فرمود: شنیدم از پدرم علی بن محمد (علیه السلام) که می فرمود: شنیدم از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) که می فرمود: شنیدم از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) که می فرمود: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: شنیدم از جبرئیل که می فرمود: شنیدم از خدای جل جلاله که می فرمود: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي مِنْهُ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. پس هر که در حصار من داخل شود، از عذاب من ایمن باشد» اسحق گفت که چون حیوان سواری آن حضرت گذشت، ما را آواز داد که «با شروط آن و من از جمله شروط آن هستم».

همچنان که در روایات و کلام علمای امامیه آمده است، منظور از این شروط اعتراف به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و اطاعت از آن حضرات می باشد.

حال که مسئله توحید از چنین اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، و رستگاری انسان در گرو آن می باشد، بر هر انسان آزاده و آگاهی لازم است تا به دور از تعصب و هوای نفس

۱- فی نسخه (ط) و (ن) «و لم تحدّثنا».

۲- ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق) - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۹۸ق.

و با دید باز به مطالعه و پژوهش در این موضوع بپردازد. اهمیت و ضرورت مسئله از آن جهت بیشتر رخ می‌نماید که بدانیم فرقه‌ها و دسته‌های مختلف با محتوای متضاد از هم، هر کدام با بیان‌های فریبنده در بحث توحید، مدعی‌اند که دیدگاه و رأی‌شان عین حق و حقیقت است!

عجیب‌تر اینکه بسیاری از این فرقه‌ها، اوهام و خرافات فلاسفه و صوفیان شرق و غرب و یونان باستان و هند هفتادودو ملت را به نام عقل و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) جا زده‌اند و در عین حال ادعای کشف و نوآوری در آرای فلسفی و عرفانی نیز دارند!!

اما در مقابل این نحل‌های انحرافی، علمای راستین مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) به پیروی از امامان و حجج بر حق الهی و با تمسک به ریسمان عقل، کتاب خدا و علوم وحیانی، با قلم و زبان خود، با شیوه‌هایی دقیق علمی و مستدل، در هر زمانی به دفاع از توحید الهی و مبارزه با انحرافات فرقه‌های ضاله پرداخته‌اند و در این راه از جان، مال و آبروی خود گذشتند تا چراغ هدایت را روشن نگه دارند؛ هر چند که فرقه‌های ضالۀ عرفانی و فلسفی نور هدایت را برنتابند. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ «می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش آفتد- نور خود را کامل خواهد گردانید».

نکته بسیار کلیدی و مهم و در عین حال بدیهی که در اینجا باید ذکر شود، این است که مکتب اسلام و مذهب حقۀ اهل بیت (علیهم‌السلام)، دارای رأی و دیدگاه جامع و فراگیر در تمامی ابعاد موردنیاز بشر است؛ لذا پرواضح است که پیروی از اسلام و اهل بیت (علیهم‌السلام) چیزی جز پذیرش این دیدگاه و نظریات چه در بُعد عقیدتی و چه در بُعد عملی نیست؛ اما پیروان مذهب فلاسفه یونان باستان، بودائیان، مانویان و امثالهم به دلیل تعارض فاحش بین عقاید مذهب‌شان با مبانی دین مبین اسلام برای خلاصی از این مخمصه، دست به توجیه و تحریف و حتی انکار عقاید اسلامی زدند؛ لذا بسیاری از فلاسفه و صوفیان اساساً خود را از قید اسلام خارج نموده و از همان ابتدا راه خود را از مذاهب الهی جدا نموده‌اند.

اما برخی دیگر با مشاهدهٔ هجوم‌ها علیه فلاسفه و صوفیان، راه موزیانهٔ دیگری در پیش گرفته‌اند و آن اینکه با تمسک به ظواهر آیات و روایات و توجیه و تأویل‌های عوام‌فریبانه آن، و حتی تغییر اصطلاحات و عناوین یونانی به عناوین مذهبی و اسلامی سعی کردند

۱. سوره مبارکه، صف آیه ۸.

تا اباطیل و خرافات صوفیان و یونانیان را به نام اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم السلام) جا بزنند که متأسفانه این ترفند شیطانی باعث شد که عده‌ای از شیعیان به دلیل حفظ ظاهر مذهب از سوی این دسته از فلاسفه، از شدت مبارزه با عقاید انحرافی آنان پا پس بکشند و تا آنجا پیش بروند که اکنون در حوزه‌های علمیة شیعی و فضا‌های دانشگاهی نه‌تنها فضای غالب به دست مروجان مذهب عقیدتی یونانی، هندویی و صوفی مسلکان افتاده است؛ بلکه تعلیمات الهی و راه روشن عقل و مذهب اهل بیت (علیهم السلام) مجالی برای بیان و طرح نمی‌یابد. مصیبت و تأسف بیشتر آنکه پیروان مکتب یونانیان و صوفیان که خود مدعی آزاداندیشی و پیروی از عقل هستند، پیروان مکتب عقل و برهان و معتقدان به مذهب اهل بیت (علیهم السلام) را با انواع شیوه‌های ممکن از میدان به در می‌کنند و بدون هیچ توجیهی کتب کلامی شیعه، که میراث گرانقدر اهل بیت (علیهم السلام) و اصحاب آن بزرگواران می‌باشد، از سیر کتب حوزوی حذف نموده‌اند.

لذا بر خلاف روش حوزه‌های علمیة شیعی در طول قرون و اعصار گذشته و بر خلاف روش فقهای بزرگ و مراجع تقلید شیعه که به آموزش علم عقلی و برهانی کلام شیعی می‌پرداختند و در ضمن آن مسائل فلسفه یونانی و عقاید صوفیان را نقد و رد می‌کردند، عملاً طلاب فعلی حوزه‌های شیعی تنها به آموزش فلسفه گماشته می‌شوند و هیچ نقد و نظر خلاف آن را به‌صورت جدی و رسمی دریافت نمی‌نمایند.

همچنان که بیان شد، از آنجا که جهان بینی و اعتقادات، پایه‌ی اساسی هر نظام فکری است و خاصتاً توحید الهی که در نظام فکری اسلام از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است، لذا اب‌حاث این کتاب به نقد جهان‌بینی فلسفی و نیز نظریات آنان در باب توحید پرداخته می‌شود.

مختصراً باید اشاره نمود که در بین فلاسفه و عرفای صوفی مسلک، عمدتاً دو نظر در باب توحید مطرح شده است، که هر دو نظریه ریشه در تفکر وحدت وجود دارد. یک نظر اینکه جهان مادی و موجودات همگی عین ذات باری تعالی هستند و در واقع اشیاء ظهورات خداوند سبحان می‌باشند و تمام موجودات خود ذات الهی هستند؛ اما برخی دیگر از فلاسفه و عرفا در باب توحید قائل به نظریه سنخیت هستند و رابطه خداوند و موجودات همچون رابطه موج و دریا می‌باشد؛ بدین معنا که خداوند همچون آب دریا است و مخلوقات همچون امواج آن، و ذات موجودات از سنخ همان آب دریاست. در واقع تفاوت

بین خدا و موجودات عالم در این نظریه، تفاوت بین وجود مطلق و بدون تعین با وجود مقید و با تعین خاص می‌باشد و در عین حال ذات آن‌ها یکی است. هرچند در این نظریه ادعای تفاوت بین خداوند و موجودات دیگر شده است؛ ولی در واقع این نظریه نیز همچون نظریه قبل، قائل به اتحاد و یکی‌بودن خالق و مخلوق می‌باشد.

اما آنچه اسلام و تعالیم وحیانی به صراحت بر آن تأکید نموده است، تباین خداوند متعال با تمام مخلوقات می‌باشد و اینکه هیچ تشابه و سنخیتی بین خالق و مخلوق وجود ندارد. در واقع نقطه انحراف عقاید فلاسفه و عرفا از تفکر اسلام، عدم‌درک صحیح معنای خلق و یکی دانستن آن با مفاهیمی همچون صدور است؛ زیرا که در تفکر اسلامی خداوند اشیاء را نه از ذات خود بلکه با قدرت خود به‌وجود می‌آورد و از ذات خود چیزی را اضافه نمی‌کند. و خلق اشیاء و اثبات وجود مخلوقات به هیچ‌وجه سبب محدودشدن وجود باری تعالی نمی‌شود و این همان معنای ﴿لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ﴾ است که در قرآن بر آن تأکید شده است البته تفصیل این مباحث در بخش‌های این کتاب خواهد آمد. *إن شاء الله.*

حرمت تقیه در امور مهم

تقیه همچنان که قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام تأکید نموده‌اند، جائز می‌باشد؛ اما مواردی وجود دارد که تقیه در آن جایز نیست؛ همچون زمانی که اصل و اساس اسلام در خطر نابودی باشد و یا در مورد احقاق حق و یا ابطال باطل در موارد اساسی، به معنای عدم‌جواز سکوت در برابر این امور مهم و ضروری، از مواردی است که تقیه در آن جایز نیست.

از جمله بارزترین مصادیق عدم‌جواز تقیه می‌توان مسئله توحید را برشمرد، با این توضیح که عقائد انحرافی، خواه با پوشش بیان فلسفی و یا عرفانی باشد یا حتی به نام شرح قرآن و روایات، باعث از بین رفتن اصل اسلام و اساس آن یعنی توحید الهی می‌شود. و در چنین جایی که عقاید کل مسلمین در خطر است، به هیچ وجه تقیه و سکوت جایز نیست و باید حق را با شیوه‌های منطقی و مستدل بیان نمود و از باطل بی‌زاری جست حتی اگر منجر به شهادت در راه خدا بشود؛ لذا بر هر مسلمانی واجب است با هر مقدار از قدرت و توان از عقاید اسلام دفاع نماید و در برابر انحرافات سکوت ننماید.

مسئولیت حفظ دین

بیش از سیصد سال است که استعمار روس و انگلیس و بعد از تأسیس وزارت مستعمرات تلاش بسیار نموده تا با ایجاد مذاهب و فرقه‌های ساختگی در بین امت اسلامی تفرقه و انشقاق ایجاد نماید و در همین راستا اقدام به تأسیس مذهب وهابیت در بین اهل سنت و اعراب نمود تا با تکفیر و ایراد اتهامات واهی و بی‌اساس دست به قتل، غارت جان و مال پیروان مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) بزنند.

و از سوی دیگر در بین پیروان مذهب تشیع اقدام به ایجاد فرقه‌های ضاله همچون بابیت، بهائیت و شیخیه نمود تا با ترویج افکار انحرافی و گمراه‌کننده خود در بین آحاد شیعه اولاً مذهب تشیع را منحرف و لکه‌دار نمایند و ثانیاً باعث تحریک هرچه بیشتر وهابیت خبیث و دادن بهانه به آن‌ها برای قتل و تجاوز بیشتر شوند.

محققین بحث بر سر این موضوع که منشأ ایجاد فرقه‌هایی همچون «وهابیت»، «شیخیه»، «بابیت» و «بهائیت» روسیه یا انگلستان بوده را بیهوده می‌دانند و معتقدند این فرقه‌ها تجسم پروتکل‌های یهود در جهان اسلام است؛ چراکه یهود پرچم‌دار تفرقه و فرقه‌سازی در میان بشریت، جهان اسلام و تشیع بوده است و دولت استعماری انگلستان نیز شعار «تفرقه بینداز و حکومت کن» را از یهود اقتباس کرده است. در هر صورت عوامل اصلی شکل‌گیری فرق ضالّه شیخیه، وهابیت و امثال آن، کلان سرمایه‌دارها و ماسون‌های روسیه و انگلیس بودند.

دو ابرقدرت استعمارگر قرن نوزدهم بیش‌ترین مقاومت را در نواحی مسلمان‌نشین مشاهده کردند. از این‌رو، برای اینکه بتوانند این مانع را به‌طور اساسی از سر راهشان بردارند دست به تخریب باورهای حیات‌بخش و ضداستعماری اسلام زدند. یکی از خطرناک‌ترین اقدام‌های آنان تشکیل و شیوع فرق و مذاهب ساختگی با هدف ایجاد اختلال‌های فکری و اعتقادی در میان مسلمانان بود. در همین راستا سیاست‌مداران روسیه و انگلیس از اوایل قرن نوزدهم در منطقه خاورمیانه و آسیا با استفاده از تفکر نوگرایی دینی، اقدام به تضعیف اقتدار ملی در کشورهای عثمانی، ایران و هند نمودند، آن‌چنان که در عثمانی با مسلک وهابیت، در هندوستان با مرام قادیانی و در ایران با فرقه‌های ضالّه شیخیه، بابی‌گری و بهایی‌گری اقتدار ملی مسلمانان را شکسته و سرزمین‌های اسلامی را به قطعات کوچک‌تر تجزیه کردند و امت واحده مسلمان را درگیر جنگ شیعه و سنی و سپس جنگ‌های

فرقه‌ای نمودند.

استعمارگران و علمای مزدور آنان نظیر «شیخ احمد احسایی»^۱ با سوءاستفاده از این فرصت نظر گروهی از عوام و خواص را به خود جلب نموده و علی‌رغم مبارزه‌های شدید علمای مجاهد و راستین، فرقه ضالّه شیخیه را به وجود آوردند و با طرح رکن رابع^۲ و علمای مرتبط با امام زمان علیه السلام و در نهایت ادعای نیابت خاص امام دوازدهم توجه دربار را به خود جلب کردند، آن‌ها در سراسر ایران به لوث‌نمودن اصول و بعضی احکام مترقی دین مبین اسلام و مذهب بر حق جعفری از جمله اصل مترقی انتظار اقدام نمودند.

مخالفت شیخیه با اسلام راستین پس از فوت شیخ احمد احسایی و در زمان جانشین او یعنی «سید کاظم رشتی»^۳ نیز ادامه یافت. سید کاظم در میان‌سالگی و بدون تعیین

۱. سفر شیخ احمد به ایران به وسیله عوامل نفوذی انگلیس برنامه‌ریزی شده بود و همین افراد مشکوک از او به گرمی استقبال نمودند؛ ولی در قزوین هنگامی که منکر معاد جسمانی شد و اصل معاد را از اصول دین حذف نمود، به دست شهید ثالث «ملا محمد تقی برغانی» تکفیر و ناچار به ترک ایران گردید. «فتحعلی شاه» قاجار در اثر تبلیغات طرف‌داران شیخ به او علاقه‌مند گردید و او را به تهران دعوت نمود و جذب افکار غلوآمیز او شد. شیخ رابطه‌ای بسیار صمیمی با فرزند ارشد فتحعلی شاه یعنی «محمد علی میرزا» (دولت شاه) برقرار کرد و سالانه مبلغ ۷۰۰ تومان که به پول آن زمان مبلغ کلانی بود، از شاهزاده دریافت می‌نمود. شیخ احمد افزون بر این مستمری، کمک‌های دیگری نیز از دولت شاه دریافت می‌کرد. به‌عنوان مثال در کتاب «قصص العلما» نوشته «میرزا محمد تنکابنی» پرداخت قرض هزار تومانی شیخ از سمت دولت شاه و خرید یک قصر در بهشت در قبال این خدمت آمده است. شیخ احمد درباره ائمه اطهار، اغراق و غلو می‌کرد و با لعن و دشنام به خلفای سه‌گانه، اهل سنت را بر ضد شیعیان تحریک می‌نمود.

شیخ احمد احسایی بسیار خرافی بود و گاه مثل مراتض‌های هندی سرگرم ریاضت‌های شاق می‌شد و آنچه به ذهن خیالاتی او خطور می‌کرد، به‌عنوان مطالب فوق علمی و مکاشفه مطرح می‌گردید. وی مدت‌ها سرگرم علوم غریبه نظیر کیمیا، ریما و... بود و بر طلسمات و رمل و اسطرلاب نیز تأکید داشت. شیخ خود را سرآمد عالمان روزگار و متصل به علم لدنی می‌دانست و هیچ سؤالی را بی‌جواب نمی‌گذاشت و هنگام سخنرانی آیاتی از قرآن، حدیث، اشعار و مطالب فلاسفه و عرفا را با نکاتی از جفر و حروف طلسمات و علوم غریبه ترکیب می‌کرد و نظراتی متضاد با اسلام ارائه می‌کرد.

وی نزد پادشاهان و حکام ظالم قاجار بسیار چاپلوس و اهل تملق بود و همواره از کمک ظلمه و طواغیت برخوردار بود. پس از بر ملاشدن انحراف‌های شیخ احمد احسانی و مقابله بعضی از علمای اصولی با او، شیخ با سرافکندگی از ایران به عراق و از آن جا عازم مکه شد و در سال ۱۲۴۱ ه.ق. در ۷۵ سالگی در مدینه مرد و در بقیع مدفون گردید. وی در کتاب «شرح زیارت جامعه کبیره» هدفی جز تحریک اهل سنت و راه‌اندازی جنگ شیعه و سنی نداشت و دلایلی بر کفر ابوبکر، عمر و عثمان اقامه نمود و همین مطالب هم موجب قتل و غارت شیعیان کربلا به دست نیروهای عثمانی در سال ۱۲۴۱ هجری قمری گردید.

۲. اصول دین شیخیه چهار چیز است: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع که منظور از رکن رابع شیعه عالم کاملی است که بی‌واسطه می‌تواند با امام زمان (عجل‌الله تعالی) و حتی سایر ائمه معصومین ارتباط برقرار کند. به همین جهت گاهی در نوشته‌های شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی می‌خوانیم: «سمعت عن الصادق - علیه السلام - ...»

۳. سید کاظم رشتی فرزند سیدقاسم رشتی از شاگردان خاص شیخ احمد احسایی و دومین پیشوای شیخیه است. او در سن ۳۰ سالگی به‌عنوان رکن رابع و رهبر شیخیه انتخاب شد. وی به علت جوانی و بی‌سوادی، تحریف‌های زیادی در متون اسلامی وارد نموده و در کتب خود روایات مجعول و اسرائیلیات را ترویج داده است. او اراجیف و مطالب ضداسلامی خود را حاصل دریافت و مکاشفه از امامان معصوم می‌دانست. در الهیات و فلسفه بیش‌تر از اسرائیلیات استفاده نموده و در عمده مباحث خود حتی از نام‌های عبری برای ملائکه استفاده می‌کرد. به‌نظر می‌رسد کاظم رشتی بیش‌تر تحت نفوذ یهود بوده و جاسوسان زیادی از جمله «علی محمد باب» از طرف یهود به حلقه درس او نفوذ کرده بودند.

مهم‌ترین کتاب سید کاظم رشتی کتاب «شرح قصیده» است که در آن به تفصیل به موضوع قراءه ظاهره و رکن رابع می‌پردازد و شاگردان را به پیروی از رکن رابع ترغیب می‌کند و از آنان می‌خواهد که بگردند و باب امام غایب را پیدا کنند. او در سال ۱۲۵۹ مرد و به شاگردانش

جانشین مرد و هر دسته از شیخیه فرد موردنظر خود را رکن رابع دانستند؛ به طوری که پس از سید کاظم رشتی، چهار نفر یعنی «حاج محمد کریم خان کرمانی، میرزا شفیع تبریزی، میرزا طاهر حکاک اصفهانی و میرزا علی محمد شیرازی (باب)» مدعی عنوان رکن رابع شدند، سه نفر اول از اسلام دست نکشیدند؛ ولی علی محمد باب ابتدا مدعی ذکریت، سپس بابت و در سه سال آخر عمر مدعی نبوت، ربوبیت و در نهایت الوهیت شد.

بر ما لازم است که در برابر این تهاجمات دست فرو نگذاریم و حتی در موضع تدافعی و انفعالی قرار نگرفته؛ بلکه با پشتوانه عظیم علوم و حیانی و سرمایه بی‌پایان مذهب اهل بیت (علیهم السلام) به تبلیغ اسلام ناب محمدی بپردازیم. اکنون باید دانست که مهم‌ترین حيله و فتنه استعمار و نفوذی‌های آنان از گذشته تا اکنون، ارائه و معرفی مبانی انحرافی و مکاتب شیطانی در قالب مذهب تشیع است...

گفت من رکن رابع را معرفی نمی‌کنم، امام زمان ظاهر خواهد شد، شما باید بگردید و او را پیدا کنید.

البته لازم به ذکر است برخی از شواهد نشان می‌دهد احسائی و رشتی اصالة غربی بوده و حسب و نسب آنان کاملاً ساختگی است؛ ادوارد براون انگلیسی در کتاب "معمای جهان" World's Cross-wor که آخرین کتاب او در افشای نقشه‌های مرموز انگلیسیان در جهان است، او را اصالتاً کشتی انگلیسی معرفی کرده که نام اصلیش: Aidan Ahooskie (ایدن اهاوسکی) بوده و سپس آن را به "احمد احسائی" تغییر داده و فارسی و عربی را نیکو، چون زبان مادری یاد گرفته و وارد احساء (مابین حجاز و بحرین) شده و شجره‌نامه‌ای جعلی برای خود وضع کرده که مدت‌ها مورد مناقشه و تکذیب اهالی بحرین، حجاز و احساء بوده و اصلاً برخی از اسامی موجود در آن - به‌عنوان پدران و اجدادش! - وجود خارجی نداشته‌اند!

اساس این فرقه مبنی بر امتزاج تعبیرات فلسفی سهروردی و ملاصدرا با اخبار آل محمد (ص) است. فرق بابی و ازلی تحت‌تأثیر شدید این مذهب واقع شده‌اند و بهائیه و ازلیه نیز نوادگان آن هستند. پس از شیخ احمد احسائی مؤسس این مذهب، شاگرد او سید کاظم رشتی (درگذشته در ۱۲۵۹ ه.ق.) (روسی‌الأصل تزاری که به دروغ ادعای سیادت و انتساب به سادات رشت را نمود چون چهره‌ای سرخ و سفید و همانند شمالیان ایران داشت!) و پس از وی حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی جانشین او شدند.

مسئولیت حفظ تشیع

دشمنان اسلام اعم از کفار غیر مسلمان و منافقینی که پوستین اسلام برتن کرده‌اند، همواره درصدد ایراد اتهامات ناروا به شیعه هستند تا بتوانند سایر مسلمانان را از این چشمه حقیقت دور نموده و باعث ایجاد نفرت و کدورت بین عامه مسلمین شوند. از جمله اینکه در تبلیغات مسموم خود سعی می‌نمایند مذهب شیعه را امری خارج از اسلام معرفی کنند که فرزندان مجوسیان این مذهب را ایجاد کرده‌اند و اینکه این مذهب ربطی به اسلام ندارد. البته پرواضح است که این اتهامات پوچ و بی‌اساس بوده و مذهب تشیع عین اسلام و تنها راه سعادت دنیوی و اخروی است و دقیقاً همان عروة‌الوثقی و دستگیره محکمی است. نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها و بارها مسلمانان را به تمسک به آن ترغیب و تشویق نمود. یکی از نمونه‌های این سفارشات، حدیث معتبر و متواتر ثقلین می‌باشد که در آن به قرآن و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به‌عنوان تنها راه هدایت اشاره شده است که این حدیث هم در بین شیعه و هم در نزد اهل سنت مورد قبول و معروف می‌باشد.

بر این اساس شیعیان بعد از رحلت پیامبر اکرم، به این دو تمسک نمودند و تنها از قرآن و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام دین خود را اخذ نموده‌اند و تنها فرقه‌ای که در طول تاریخ اسلام در مقابل انحرافات و بدعت‌ها حقیقتاً ایستادگی نموده است، علمای مذهب تشیع بوده‌اند؛ لذا از همین رو استعمارگران و دشمنان خارجی و داخلی با درک موقعیت ممتاز شیعه و اینکه تنها مانع حفظ کیان اسلام، این مذهب است، انواع دشمنی‌ها و توطئه‌ها را علیه این مذهب به کار گرفته‌اند.

یکی از امتیازات مذهب امامیه این است که در هر مکان و موقعیتی که علمای راستین تشیع امکان تبلیغ تشیع را پیدا کرده‌اند، بلافاصله قلوب انسان‌های حق‌طلب و حقیقت‌جو را به خود جلب نموده است و باعث می‌شود انسان‌ها تا پای جان برای حفظ آن تلاش نمایند و این پدیده به‌دلیل حقانیت و مطابقت مفاد این مذهب با جان، دل و عقل آدمیان پاک سرشت است...

البته سابقه نقد تفکرات الحادی و انحرافی فلاسفه یونان و عرفای شرقی به دوران صدر اسلام و در زمان حضور اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام برمی‌گردد. تا آنجا که بزرگان اصحاب ائمه کتب مختلفی در این رابطه نگاشته‌اند. همچون کتاب «الرد علی الفلاسفه» نوشته فضل

بن شاذان^۱ و بزرگان دیگر همچون شیخ صدوق و شیخ مفید دیگر بزرگان تشیع تا زمان حاضر که در ضمن کتب اعتقادی خود به رد و نقد افکار فلاسفه پرداخته‌اند. هرچند در آن دوران عمده نفوذ فکر فلسفی در بین علمای اهل سنت بوده و چنین انحرافات در بین شیعه بسیار کمتر وجود داشته و اندک کسانی هم که به نام تشیع به تبلیغ و ترویج عقاید فلسفی و عرفانی و اتحاد خالق و مخلوق و عقیده وحدت وجود و امثال آن پرداخته‌اند، به‌شدت از سوی بزرگان مذهب امامیه طرد شده‌اند. افرادی همچون شلمغانی^۲ و منصور

۱. ابو محمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی، فقیه صاحب‌نظر، متکلم متفکر، مفسر حاذق، دانشمند شهر عالم اسلام و مؤلف گرانقدر در علوم و فنون اسلامی است. نجاشی او را از طایفه ازد از قبیله‌های معروف عرب و پدرش را از شاگردان یونس بن عبدالرحمان شمرده است. با توجه به روایاتی که فضل از امام رضا -علیه‌السلام- دارد، می‌توان تولد او را در حدود صدوشتاد هجری تخمین زد. کشتی می‌نویسد: فضل در روستایی در حوالی بیهق بود که خبر خروج خوارج به او رسید، برای فرار از چنگ آنان بار سفر بست و از آنجا گریخت. در اثر فشار و سختی سفر بیمار شد و در سال ۲۶۰ هجری درگذشت. بر قبر او در نیشابور گنبد و بارگاهی است و محل تردد و زیارت شیفتگان علم و ولایت است. وی افتخار حضور و شاگردی چهار امام معصوم -علیهم‌السلام- را دارد. نجاشی می‌گوید از امام جواد -علیه‌السلام- روایت دارد و شیخ طوسی نام او را در زمره یاران امام هادی و عسکری -علیهم‌السلام- ذکر می‌کند. اگرچه نجاشی در روایت فضل از امام رضا -علیه‌السلام- تردید کرده، روایات او در عیون اخبار الرضا -علیه‌السلام- و من لایحضره الفقیه در علل شرایع و احکام، با تصریح فضل در آخر روایت به سماع وی از امام رضا -علیه‌السلام- جایی برای این تردید باقی نمی‌گذارد. کتابی از فضل بن شاذان به دست امام حسن عسکری -علیه‌السلام- رسید. امام با ورق‌زدن به مطالعه کتاب او پرداخته، فرمود: خدایش رحمت کند، اهل خراسان به منزلتش غبطه می‌خورند، زمانی که فضل بین ایشان زندگی می‌کرد. زمانی از فضل نزد امام حسن عسکری -علیه‌السلام- نامی برده شد، شایعه پراکنی‌ای که دشمن علیه عقاید و شخصیت او برای امام مطرح و از آن حضرت برای شفای او دعا طلب کردند، امام -علیه‌السلام- فرمود: آری بر فضل دروغ بستند، خداوند رحمتش کند، خداوند رحمتش کند. راوی می‌گوید: هنگامی که به خراسان رسیدم، فهمیدم در همان زمانی که در خدمت امام بودیم، فضل از دنیا رفته بود. درباره رابطه او با امام حسن عسکری (ع) روایات دو دسته‌اند: در یک دسته سخنانی از آن حضرت در عتاب و سرزنش وی وارد شده و در برخی ترجم امام (ع) نسبت به وی و مدح او دیده می‌شود. نجاشی، رجال‌شناس بزرگ امامی، در ستایش از فضل می‌گوید: او تقه و از بزرگان فقها و متکلمان شیعه و در این طایفه دارای مقام و جلالتی است، وی مشهورتر از آن است که ما به توصیف او بپردازیم. [رجال النجاشی، ص ۳۰۷] و شیخ طوسی در این راستا می‌نویسد: فقیه، متکلم، جلیل‌القدر، الفهرست، ص ۱۲۴] و کشتی او را از عدول و ثقات برشمرده و در موارد زیادی به گفتار او در توثیق و تضعیف رجال به‌عنوان سندی اعتماد می‌کند. علمای دیگر نیز به اتفاق او را توثیق و از فقیهان عالی مقام و متکلمان سترگ به حساب آورده‌اند. نجاشی می‌نویسد: (کشتی) برای فضل صدوشتاد تصنیف گفته است، وی نام حدود چهل تألیف او را ذکر می‌کند و شیخ طوسی نیز در حدود سی تألیف از آثار او را یاد کرده است. به مقتضای متکلم بودن فضل بیشتر تألیفاتش در رد و ابطال عقاید فرقه‌های دیگر است. همانند کتاب النقض علی الاسکافی فی تقویة الجسم؛ کتاب الرد علی اهل التعطیل؛ کتاب الرد علی الثنویة؛ کتاب الرد علی محمد بن کرام؛ کتاب الرد علی الفلاسفة و غیر این‌ها است. پاره‌ای از تألیفاتش نیز در مسائل اختلافی بین متکلمان است؛ همانند کتاب الوعید؛ کتاب الاستطاعة؛ کتاب التوحید فی کتب الله؛ کتاب مسائل فی العلم؛ کتاب معرفة الهوی والضلالة؛ کتاب الرجعة؛ کتاب الامامة... قسمتی از تألیفاتش نیز در علومی همانند فقه، حدیث، لغت، تفسیر و علم قرائات... است؛ همانند کتاب الفرائض؛ کتاب الطلاق؛ کتاب المعتین؛ کتاب العروس در لغت و... از میان این همه تألیفات، پاره‌ای از سخنانش در لابه‌لای کتب فقهی و کلامی و کتابی به نام الايضاح در لابه‌لای کتب فقهی و کلامی دیده می‌شود.

۲. شلمغانی، متولد روستای شلمغان واقع در حومه شهر واسط و یکی از قاریان قرآن در آنجا بود. او پس از مدتی به بغداد رفت و به دستگاه عباسیان پیوست و به‌عنوان دبیر (کاتب) به خدمت مشغول گشت. وی از فقهای امامیه بود و آثار متعددی درباره عقاید و فقه شیعه نوشت. آثار او قبل از روی گرداندن از تشیع با احترام فراوان امامیه روبه‌رو بود. طبق برخی گزارش‌های تاریخ، هنگامی که حسین بن روح نیابت از امام غائب را عهده‌دار شد، شلمغانی را منصوب کرد تا فعالیت‌های شیعیان در بغداد، به‌ویژه بنو بسطام و دو وکیل کوفه، زجوزجی و رازی را جهت دهد [طوسی؛ الغیبه، ص ۲۱۲ و ۲۶۳]. بر خلاف این گزارش‌ها، شیخ طوسی روایتی را از «ابو علی محمد بن همام» نقل کرده که محمد بن علی شلمغانی هرگز باب «ابن روح» و واسطه و طریق بین او و شیعیان نبوده است و «ابن روح» هرگز او را برای این امور نصب نکرده است. و هر آن کس که چنین ادعایی کند، ره به باطل پیموده است [طوسی؛ الغیبه، ص: ۴۰۹]. چه گزارش‌های مربوط به نصب از جانب حسین بن

حلاج^۱ که علمای امامیه آنان را ضال، منحرف و خارج از دین اعلام نمودند...

روح درست باشند یا نباشند، مسلم است که شلمغانی در بغداد مقامی بالا داشت و سال‌ها هدایت فعالیت‌های امامیه را در بغداد و کوفه به عهده داشت؛ اما او پس از مدتی از بیعت حسین بن روح خارج شد و عقاید خود را تبلیغ نمود و به غلات پیوست. درباره علت این اقدام شلمغانی گفته شده است که وی در جاه‌طلبی بی‌صبرانه سیاسی خود شهره بود و ممکن است امید را برای دستیابی به قدرت در آینده‌ای نزدیک، پس از دستورات امام دوازدهم به ابن‌روح از دست داده باشد. بنابراین دستورات امام دوازدهم را نادیده انگاشت و در جست‌وجوی دیگر گروه‌ها رفت تا به جاه‌طلبی سیاسی خود جامه عمل بپوشاند. ابن‌روح پس از کشف عقاید الحادی شلمغانی، وی را از سمت خود برکنار کرد و الحادی بودن عقاید او را در همه‌جا منتشر ساخت (نخست در بین خاندان بنو نبیخت و آن‌گاه در میان سائرین) [طوسی؛ الغیبه، ص ۱۵۸ و ۲۲۱] و از و کلا خواست تا روابط خود را با وی (ابن‌روح) بیشتر کنند. به نظر می‌رسد محمد بن احمد جزوزجی از این دستور تبعیت کرده باشد؛ زیرا به روایت شیخ طوسی وی هر کس که کتاب التکلیف شلمغانی را به همراه داشت، به‌عنوان غالی قلمداد می‌کرد. [طوسی؛ الغیبه، ص ۲۵۳] اما و کلاهی بنو بسطام در بغداد از دستورات ابن‌روح سرباز زدند و دستورات خود را از شلمغانی می‌گرفتند. به همین دلیل ابن‌روح، موضع شلمغانی را برای تمام امامیه فاش ساخت و او و همه کسانی که به حرف‌هایش گوش می‌دهند، طرد کرد. [طوسی؛ الغیبه، ص ۲۵۴] اعلام ابن‌روح نشان می‌دهد که بخش قابل ملاحظه‌ای از و کلاهی بغداد و عوام مؤمنین، تحت تأثیر شلمغانی قرار گرفته‌اند. شلمغانی پس از آنکه طرد شده، این عقیده را تبلیغ می‌کرد که وی و نه ابن‌روح، نماینده راستین (سفیر) امام دوازدهم است. [ابن‌اثیر؛ الکامل، ج ۸، ص ۲۱۸] شلمغانی با این ادعا و اعتقاد به حلول خداوند در اجسام پیامبران و امامان کوشید تا موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی سازمان را به خود اختصاص دهد. محمد بن همام وکیل روایت می‌کند که خود از شلمغانی شنیده است که می‌گفت: «حقیقت (خدا) یکی است؛ ولی اشکال گوناگون دارد، روزی به رنگ سفید در می‌آید، دیگر روز سرخ و بالاخره آبی». ابن‌همام می‌گوید: «این نخستین جمله‌ای بود که موجب شد شلمغانی را رد کنم؛ زیرا دارای آئین حلولیه بود». [مجلسی؛ بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۴] با ادامه خلاف‌کاری‌های شلمغانی، توقیعی از جانب امام زمان -عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف- در لعن و رد وی صادر شد که در کتب معتبر اعلام همچون الغیبه شیخ طوسی نقل شده است. [طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۵ - ۴۷۴؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۱۰] شیخ طوسی سبب کشته شدن شلمغانی را چنین دانسته است؛ زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح او را آشکارا نفرین کرد و همه‌جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند، تمام شیعیان از او برحذر بودند؛ به طوری که نتوانست به نیرنگ‌های خود ادامه دهد. روزی در محفلی که سران شیعه حاضر بودند و همه نفرین شلمغانی و دوری از او را از ابوالقاسم حسین بن روح نقل می‌کردند، شلمغانی به حاضران گفت: «من و او (حسین بن روح) را در جایی بخواهید، تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق یک‌دیگر نفرین کنیم. اگر آتش نیامد و او را نسوزانند، هرچه او درباره من گفته، درست است».

این خبر در خانه ابن‌مقله اتفاق افتاد و از آن‌جا به گوش «الراضی بالله» خلیفه عباسی رسید. «راضی» هم دستور داد او را دستگیر کرده، به قتل رساندند؛ بدین گونه شیعیان از شر او راحت شدند [طوسی، محمد بن حسن کتاب الغیبه، ص ۴۰۶]. این اتفاق سال ۳۲۳ ق رخ داد. مترجم .

۱. حسین بن منصور محمّی یا محمّی، در حدود ۲۴۴ ق بیضای فارس به دنیا آمد. پدر او در سال ۲۵۵ ق به واسط کوچ کرد و حلاج، حفظ قرآن کریم و آموزش‌های مقدماتی را در فضایی حنبلی‌مذهب آغاز کرد و پس از ۱۶ سالگی (در ۲۶۰ ق) به شوشتر رفت و در مکتب سهل بن عبدالله تستری حاضر شد و به ریاضت پرداخت. حلاج در سال ۲۶۲ ش که سهل بن عبدالله به بصره تبعید شد، به بصره رفت و یک جمع مریدان عمرو بن عثمان مکی پیوست. حلاج در ۲۶۴ ق، در بیست سالگی با دختر ابویعقوب اقطع ازدواج کرد و صاحب سه پسر و یک دختر شد. او در همان بیست سالگی به بغداد رفت و از مریدان جنید بغدادی شد. فرمان قتل حلاج در ۲۴ ذی‌قعدة ۳۰۹ ق صادر شد. او را ابتدا هزار تازیانه زدند، دست و پایش را بریدند و بدنش را به دار آویختند، سپس سرش را بریدند، جسدش را آتش زدند و خاکسترش را به دجله ریختند [حلاج]، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲ ش، ص ۲۶۰]. حلاج دیدگاه‌های فقهی و کلامی انحرافی و اختلاف‌برانگیزی داشته و نظرات او درباره تصوف، همواره مورد بحث بوده است. او معتقد بود که می‌توان از انجام پاره‌ای از واجبات فقهی امتناع کرد. بنابر نظرات حلاج خداوند از داشتن طول و عرض منزه است، یک روح ناطق غیر مخلوق است و با روح مخلوق زاهد اتحاد دارد. به باور حلاج، شوق به رنج، درد و تسلیم شدن در برابر آن وسیله اتحاد کامل با اراده الهی است [حلاج در نگاه مخالفان]، در فصلنامه مطالعات ایرانی، پاییز ۱۳۸۳ ش، ص ۱۴۸]. حسین بن منصور حلاج، در سال ۲۷۵ ق، سفری پنج ساله به خراسان، ماوراءالنهر، سیستان، کرمان، فارس و دیگر نقاط داشت و به تبلیغ دیدگاه‌های خود پرداخت. او سپس نزد خانواده‌اش در اهواز بازگشت و در سال ۲۸۱ ق به همراه جمع فراوانی از مریدانش به سفر حج رفت و در این سفر به ساحری، شیدای و ارتباط با اجنه متهم شد. او دوباره سفری پنج‌ساله به خراسان، ماوراءالنهر، هندوستان، چین و ایران، به تبلیغ دیدگاه‌های خود پرداخت. او در همین سفر تلاش کرد با علمای امامیه در قم رابطه برقرار کند؛ اما موفقیتی به‌دست نیاورد و متهم به ادعای ربوبیت و مهدویت شد. در اصفهان هم علی بن سهل اصفهانی، حلاج را تکفیر کرد [حلاج]، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲ ش، ص ۲۵۶ و ۲۵۷].

همچنان که از امام حسن عسکری در مستدرک الوسائل به نقل از «حدیقه الشیعه» مرحوم مقدس اردبیلی^۱ ذکر شده که می‌فرماید:

«عَنِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ يَا أَبَا هَاشِمٍ سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وَجُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ مُظْلَمَةٌ مُتَكَدِّرَةٌ السَّنَةُ فِيهِمْ بَدْعَةٌ وَ الْبَدْعَةُ فِيهِمْ سَنَةُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَ الْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوقَّرٌ أَمْرَأُهُمْ جَاهِلُونَ جَائِرُونَ وَ عُلَمَاؤُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظُّلْمَةِ (سَائِرُونَ) أَغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءُ وَ أَصَاغَرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكِبَرَاءِ وَ كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ وَ كُلُّ مُحِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُحْلِصِ وَ الْمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الضَّانَ مِنَ الذَّنَابِ عُلَمَاؤُهُمْ شَرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَانَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ وَ أَيُّمَ اللَّهُ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَ التَّحَرُّفِ يَبَالِغُونَ فِي حُبِّ مَخَالِفِنَا وَ يُصَلُّونَ شَيْعَتَنَا وَ مَوَالِينَا إِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرِّشَاءِ وَ إِنْ خَدَلُوا عِبَدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّبَاءِ إِلَّا إِنَّهُمْ قُطَاعُ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدُّعَاةُ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحِدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرُهُمْ وَ لِيُصْنِ دِينَهُ وَ إِيْمَانَهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ هَذَا مَا حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع وَ هُوَ مِنْ أَسْرَارِنَا فَآكُتْمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ»^۲.

«ای ابا هاشم، به زودی زمانی خواهد آمد که مردم روی‌های ایشان خندان و شکفته باشد و دل‌های ایشان سیاه و تیره باشد؛ سنت در میان ایشان بدعت باشد و بدعت در میان ایشان سنت باشد؛ مؤمن در میان ایشان خوار و بی‌مقدار باشد و فاسق در میان ایشان عزیز و صاحب اعتبار باشد؛ امیران ایشان نادان و ستمکار باشند و علمای ایشان بر درهای ظالمان در رفت و آمدند؛ توانگران ایشان توشه فقیران و درویشان را بدزدند و خردان ایشان تقدم نمایند بر

او در سال ۲۹۰ ق به بغداد بازگشت، سپس به سفر حج رفت، و این سفر دو سال طول کشید. حلاج در سال ۲۹۳ ق در خانه خود بنایی شبیه به کعبه ساخت و شب‌ها در قبرستان نماز می‌خواند و در کوچه و بازار سخن می‌گفت و برخی احتمال داده‌اند که «انا الحق» را در این زمان گفته است [حلاج]، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲ ش، ص ۲۵۷]. بزرگان فقهای امامیه، همچون ابن بابویه، شیخ طوسی و علامه حلی به کفر او فتوا داده‌اند.

۱. برخی و از جمله افرادی که تمایل به فلسفه و عرفان دارند، تلاش بسیاری در رد انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی می‌نمایند، و دلیل آن هم چیزی جز مطالب و روایات صریح این کتاب در رد صوفیه و فلاسفه نیست؛ اما علی‌رغم میل این افراد از جمله بزرگانی که این کتاب را نوشته مقدس اردبیلی دانسته‌اند، اعلامی همچون محدث بزرگوار مرحوم شیخ حرّ عاملی صاحب کتاب «وسائل الشیعه» متوفی سال ۱۱۰۴؛ محدث فقیه، مرحوم شیخ یوسف بحرانی صاحب کتاب «حداائق» متوفی سال ۱۱۸۶؛ مرحوم مولی محمد طاهر قمی (۱۰۹۸هـ)؛ عالم متبحر مرحوم میرزا عبدالله افندی صاحب کتاب «ریاض العلماء» متوفی سال (۱۱۳۰هـ)؛ محدث شهیر مرحوم حاجی میرزا حسین نوری صاحب کتاب «مستدرک الوسائل» متوفی سال (۱۳۲۰)؛ عالم ربانی مرحوم شیخ سلیمان بن عبدالله معروف به محقق بحرانی (۱۱۲۱هـ)؛ مرحوم شیخ عبدالله حاج بن الصالح نبی جمعه سماهیچی (۱۱۳۵هـ) هستند. مترجم.

۲- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۱

بزرگان؛ هر نادانی نزد ایشان مرد آگاهی باشد و هر بدسگال و حيله‌گری نزد ایشان فقیر و نیکو باشد؛ تمیز نکنند اهل آن زمان، میان مرد پاک اعتقاد پاک دین و میان شکاک فاسد بد اعتقاد و نشناسند میش را از گرگان خونخوار، علمای ایشان بدترین خلق خدا باشند روی زمین؛ زیرا که ایشان میل کنند به فلسفه و تصوف و به خدا قسم که ایشان اهل برگشتن از حق و میل کردن به باطل باشند و مبالغه نمایند در دوستی مخالفان ما و گمراه کنند شیعیان و دوستان ما را؛ پس اگر منصبی یابند از رشوه‌ها سیر نشوند و اگر فرو گذاشته شوند، یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد، به ریا خدا را عبادت کنند؛ آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنان باشند و دعوت‌کنندگان به کیش ملحدان؛ پس هر کس دریابد ایشان را می‌باید که حذر کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را. بعد از آن امام (علیه السلام) فرمود که ای ابا هاشم! این آن چیزی است که حدیث کرده از برای من، پدر من و پدر من از آبایش از جعفر بن محمد (علیه السلام) و این از سرهای ماست پس پنهان دار آن را مگر از اهلش...»

و در روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام) در توحید مفضل می‌فرماید: «فَتَبَّأْ وَ حَيْبَهُ وَ تَعَسَّأَ لِمُنْتَحِلِي الْفَلْسَفَةِ كَيْفَ عَمِيَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هَذِهِ الْخَلْقَةِ الْعَجِيبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْبِيرَ وَ الْعَمَدَ فِيهَا»^۲

«ننگ و نفرین و مرگ باد بر کسانی که مدعی فلسفه و حکمت‌اند؛ ولی دیدگان دل‌هاشان از این آفرینش شگفت کور است و تدبیر و هدمندی را در کار هستی انکار کردند!»...

این کتاب شامل سه بخش: اصول شناخت، نقد افکار فلسفی و توحید الهی از منظر آیات و روایات است که از درگاه خداوند متعال، قبول و پذیرش این قلیل را در راه اسلام و حقیقت خواستارم.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْعَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعَزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تَذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»^۳

«بار خدایا مشتاقانه مسألت داریم که دولتی با شکوه برانگیزی که اسلام و اسلامیان را عزت بخشی و نفاق و منافقین را به خاک ذلت کشی و ما را از منادیان دعوت و خوانندگان

۱- تبا لفلان تنصبه علی المصدر باضمار فعل ای الزمه الله هلاکا و خسرا.

۲. مفضل بن عمر؛ توحید المفضل؛ ایران؛ قم، چاپ: سوم، بی تا. توحید المفضل؛ ص ۶۹.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی (ط - الإسلامية)؛ تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۳؛ ص ۴۲۴.

به سوی طاعتت و سرهنگان سپاهت قرار دهی و کرامت دنیا و آخرت نصیب ما فرمایی.»
«اللهم و عَجِّلْ فرج وليك الحجة بن الحسن العسكري صلواتك عليه و على آبائه
واجعلنا من أعوانه و أنصاره و المستشهدين بين يديه إنك سميع مجيب.»
«خداوندا! در ظهور ولی و حجت بر حق حضرت حجة بن الحسن العسكري (علیه السلام) تعجیل
فرما، و مرا از یاوران و مدافعین او و آنان که در رکابش شهید می‌شوند، قرار بده، که تو
شنوا و اجابت‌کننده‌ای!»

قم مقدس، ماجد کاظمی

مدخل

نگاهی گذرا به تاریخچه فلسفه و عرفان

قبل از ورود به مباحث اصلی کتاب، لازم است مختصری از تاریخچه فلسفه و عرفان بیان شود؛ چراکه می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل آینده باشد.

برهمنیان^۱

منابع کهن تاریخ ادیان و افکار فلسفی، برهمنیان را از پیشگامان عقاید فلسفی و خصوصا عقیده وحدت وجود و تناسخ معرفی نموده‌اند.

برهمنیان هندوستان که در حدود سال‌های ۸۰۰ قبل از میلاد و قبل از آن وجود داشته‌اند؛ مانند سایر مشرکان به خدای حقیقی جهان نیز معتقد بودند و او را برهما به معنای قائم بالذات، ازلی و ابدی می‌نامیدند. آنان در آغاز بت و بتخانه نداشتند و مراسم عبادی خویش را در فضای باز می‌دادند و به خدایانی مذكر که معمولا نماد اجرام آسمانی بودند، عقیده داشتند. در دوران‌های بعد بت‌هایی بی‌شمار و بتخانه‌هایی باشکوه و گوناگون ساختند و خدایانی مانند الهه مادر، الهه زمین، مار کبرا و غیره را به مجموعه خدایان خود می‌افزودند.

خدایان تثلیث هندو عبارتند از: ۱. برهما، خدای ایجادکننده؛ ۲. شیوا، خدای فانی‌کننده که مجسمه چهار دست و در حال رقص او معروف است؛ ۳. ویشنو، خدای حفظ‌کننده. جلوه‌های دهگانه این خدا برای مردم در طول تاریخ عبارت است از: ماهی، لاک‌پشت، گراز، موجود نیمه‌آدم و نیمه‌شیر، کوتوله، رامای تبر به دست، رامای کریشنا، بودا و کلکی.^۲

۱. برگرفته از آشنایی با آئین هندوئیسم از کتاب آشنایی با ادیان بزرگ؛ نوشته حسین توفیقی؛ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)؛ مترجم.

۲. آئین هندو فرقه‌های بی‌شماری دارد که با یکدیگر در صلح و صفا به سر می‌برند. پیروان هر یک از این فرقه‌ها بر جنبه خاصی از دین تأکید می‌کنند و معمولا به یکی از خدایان روی می‌آورند. طرفداران هر یک از شیوا و ویشنو جمعیت بزرگی را تشکیل می‌دهند. شیواپرستان عورت شیوا را نیز می‌پرستند و آن را لینگا می‌نامند، مجسمه‌های لینگا و معابد آن نیز فراوان است. از جمله ۱۲ بتخانه بزرگ و باشکوه که به افتخار لینگا و برای پرستش آن بنا کرده بودند، معبد سومنات است؛ ثروت هنگفت و خیال‌انگیز آن بتخانه که چهارده گنبد طلا داشت، سلطان محمود غزنوی را تحریک کرد تا به سال ۴۱۶ هجری قمری به سوی آن لشکر کشد و خزائن انباشته از زر و سیم و گوهرهای گران‌بهای آن را که طی قرن‌ها گرد آمده بود، تاراج کند. هندوان حمله‌های سابق وی به بتخانه‌های دیگر را به علت خشم گرفتن بت معبد سومنات به آن معبد توجه می‌کردند. سلطان محمود با سپاهی انبوه به‌عنوان بت‌شکنی به سومنات حمله کرد و پس از کشتن گروهی بی‌شمار از هندوان، گرزگران خود را بر فرق مجسمه لینگا کوبید. وی برای نشان‌دادن فتح نمایان خود قطعه‌ای از آن را به مکه معظمه و بغداد و بلاد اسلامی

بر اساس قانون کارما به معنای کردار، آدمی نتیجه اعمال خود را در دوره‌های بازگشت مجدد خود در این جهان می‌بیند. کسانی که کار نیک انجام داده‌اند، در مرحله بعد زندگی مرفه و خوشی دارند و آنان که کار بد می‌کنند، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت کنند.^۱

سمسارا به معنای تناسخ در بسیاری از ادیان و مذاهب جهان (حتی نزد برخی فرقه‌های انحرافی جهان اسلام) با عناوین گوناگون وجود داشته و دارد، اما این عقیده در آیین هندو از اهمیت بیشتری برخوردار است. هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونه تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر رنج گرفتار است. تنها راه رهایی انسان از گردونه تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر درد و بلا پیوستن به نیروانا (Nirvana) است. این کلمه در لغت به خاموشی و آرامش و در اصطلاح به فنای فی الله دلالت می‌کند! نیروانا مورد توجه بوداییان واقع شده است.

اما در مورد فلسفه وحدت وجود باید گفت برهمنائیان هندو معتقدند خدایان بی‌شمار آن دین همه مظاهر یک خدای واحد و بزرگند و تمام موجودات بخش‌های از کالبد عظیم الوهیت به شمار می‌روند. از دیدگاه آنان این جهان و همه اجزای آن در حقیقت خیالی بیش نیست. این خیال را مایا (Maya) یعنی فریب و وهم می‌نامند. به عقیده آنان تمام این صورت‌های وهمی سرانجام نابود می‌شوند و تنها برهما که ثابت و پایدار است، باقی می‌ماند.^۲

دیگر فرستاد. مترجم .

۱. به عقیده برخی تناسخیان، بازگشت انسان‌ها ممکن است به یکی از چهار صورت زیر باشد که تصادفاً به ترتیب الفبا از جمادات تا انسان‌ها را شامل می‌شود: ۱. رسخ، یعنی حلول شخص متوفی در جمادات؛ ۲. فسخ، یعنی حلول شخص متوفی در نباتات؛ ۳. مسخ، یعنی حلول شخص متوفی در حیوانات؛ ۴. نسخ، یعنی حلول شخص متوفی در انسان‌ها (تناسخ)؛ مترجم .

۲. به عقیده هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق یوگا (Yoga) یعنی بوغ نهادن حاصل می‌شود. یوگا به ریاضت‌های سخت و طاقت‌فرسا دلالت می‌کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته به شکل چهار زانو و همراه با تأمل انجام می‌گیرد؛ اما شیوه‌هایی دیگر نیز معمول است، مانند ایستادن، وارونه ایستادن، خم‌شدن و آویختن دست‌ها و زیستن روی تختی که در سراسر آن میخ‌های تیزی سر بر آورده است. این عملیات چه بسا برای ده‌ها سال ادامه یابد و با مشقت‌هایی دیگر مانند در پیش رو نهادن آب و تشنه به سر بردن همراه باشد. قابل توجه آنکه مشابه همین تفکرات و عقاید در بین فلاسفه مبنی بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت وجود دارد که در آینده خواهد آمد؛ مترجم .

فلاسفه مکتب چین (تائوتیسم)

«لائوتسه» در قرن پنجم یا ششم قبل از میلاد، «آیین تائو» را پایه‌گذاری کرد. وی از فلاسفه بزرگ چین به‌شمار می‌رود. لائوتسه به معنای حکیم سالخورده است. بنا به افسانه‌های چینی، نام او «وین لی» است که در سال ۶۰۴ ق.م در ایالت «چو» متولد شده و در سال ۵۲۴ ق.م نیز وفات یافته است. کتاب مقدس آیین او تائو ته جینگ (کتاب طریقت و تقوی) شامل ۸۱ قطعه کلمه قصار است. جریان تائوتیسم به‌عنوان یک دین ملی و میهنی در مقابل بودائیسیم که یک دین بیگانه و راه‌یافته به چین بود، قرار گرفت. کسی که از آیین تائو پیروی می‌کند، مبنای باور خود را بر «وحدت وجود» قرار می‌دهد و با دوری از سخنان و ظواهر مادی و کنارگذاشتن عقل و اصرار بر سکوت، سعی در مکاشفه قلبی برای رسیدن به اصل تائو دارد. پیروان تائو در عین عمل به دستوره‌های این دین می‌توانند از سایر ادیان نیز پیروی کنند.^۱ کُنْفُوسِیوس مشهورترین فیلسوف، نظریه‌پرداز سیاسی و معلم چینی است که در چین باستان زندگی می‌کرد و به نوعی شاگرد همین مکتب است.

۱- رجوع شود به: کتاب «تاریخ ادیان و مذاهب جهان» جلد ۱؛ ادیان و مذاهب چین باستان؛ دین (تائو)).

فلسفه در ایران باستان

تاریخ و عقاید فلسفی در ایران باستان آمیخته با آئین زرتشتی و مهرپرستی است؛ اما چون که مشخصات دقیق آئین‌های ایران در دسترس نیست؛ لذا برای فهم نظریات آنان باید به منابع دست دومی همچون کتب فلاسفه و صوفیانی همچون بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی، منصور حلاج، ابوسعید ابوالخیر و ابوالعباس قصاب آملی، و متأخرین آنان همچون سهروردی و صدرا مراجعه نمود. چراکه به تصریح سهروردی این افراد منعکس‌کننده آیین خسروانی، فلسفه و عقاید ایران باستان و آیین مهرپرستی هستند. از آنجا که در آیین‌های باستانی ایران نوعی اعتقاد به ثنویت، شرک و دوگانه‌پرستی وجود دارد و این عقاید شرک‌آلود در بیان آنان در قالب نور و ظلمت مطرح شده‌اند؛ لذا فلاسفه و صوفیان پیرو آنان نیز، خصوصاً افرادی همچون سهروردی و صدرا، اساس و شالوده فکری خود را بر بحث نور و درجات و مراتب آن و نیز ظلمت بنا نهاده‌اند.

توضیح آنکه سهروردی، در چندین مورد از آثار خویش به حکمای خسروانی و فهلویون ایران باستان اشاره می‌کند؛ اما اینکه سهروردی در استفاده از آراء و افکار حکمای ایران باستان از چه منابعی استفاده می‌کرده، محل نقض و ابرام است.^۱ سبزواری از فلاسفه ایران باستان به نام «فهلویون» یاد می‌کند و معتقد است که آنان وجود را حقیقت واحد دارای مراتب می‌دانستند.^۲ طباطبایی نیز در کتب خود همچون «بدایة‌الحکمه» به این مطلب استناد نموده است. جالب آنکه بسیاری از کتب ثنویان (معتقدان به دو خدایی؛ خدای خیر و خدای شر) همچون زرتشتیان و مهرپرستان، در کتب خود به مسئله وحدت وجود و تشکیک وجود و نیز وحدت در عین کثرت و امثال آن اشاره کرده‌اند.^۳

۱. جمعی از نویسندگان زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری، درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. سبزواری، شرح منظومه، تصحیح و تعلیق: حسن‌زاده آملی، حسن، تحقیق و تقدیم: طالبی، مسعود، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. رجوع شود به دیدی نو از دینی کهن، فلسفه زرتشت، دکتر فرهنگ مهر ص ۴۲ و ۴۳؛ مینوی خرد ص ۲۲، ترجمه احمد تفضلی.

فلسفه پیشاسقراطی

این بخش از تاریخ فلسفه شامل مکاتب و مدارس هم‌چون «مکتب ملطی» و «مکتب الثایی» است. مکتب ملطی، نام مکتب فلسفی‌ای است که در سده ۶ پیش از میلاد، در ملط رواج داشت. فیلسوفان این مکتب از اهالی شهر ملط، واقع در ایونیا بودند. از این فلاسفه می‌توان به تالس، آناکسیماندروس و آناکسیمنس اشاره کرد. افکار این فلاسفه بیشتر طبیعی بود تا مابعدالطبیعی. هر کدام از آنان می‌کوشید تا ماده اصلی‌ای که جهان بر اساس آن به وجود آمده است، یا به اصطلاح، ماده‌المواد را کشف کند.

تالس یا طالس از جمله فیلسوفان مکتب ملطی بود که در نیمه دوم سده ششم پیش از میلاد می‌زیست. از او به‌عنوان آغازگر فلسفه یاد می‌شود. یونانیان او را در شمار فلاسفه سبعة آورده‌اند.^۱ هرچند افکار و عقاید وی به صورت کامل باقی نمانده؛ ولی از جمله‌های معروف وی این است که: «همه چیز پر از خدایان است»^۲ همچنان که هراکلیت، دیگر فیلسوف ملطی، درباره خدا به «همه‌خداانگاری»^۳ یا وحدت وجود به این معنا که مجموعه مرکب موجودات طبیعت خداست، معتقد است.^۴

مکتب الثایی نیز یکی از تأثیرگذارترین مکاتب فلسفی پیشاسقراطی بود. پارمنیدس که مهم‌ترین فیلسوف این مکتب به‌شمار می‌رود، شالوده تفکر الثاییان را تأکید بر دوگانگی میان حقیقت و ظاهر، و غیرقابل اطمینان بودن حواس قرار داد. او تغییر را ناممکن می‌پنداشت و واقعیت را تنها در بودن می‌دید. پس از او زنون با طرح پارادوکس‌های در مقام دفاع از این عقیده برآمد.

زنون^۵ شاگرد، دوست پارمنیدس، پیرو و مدافع سرسخت فلسفه الثایی بود. مکتبی که بر ثبات و یکتایی واقعیت و بی‌پایه‌بودن دانش حسی ما درباره چندگانگی و تغییرپذیری تأکید داشت. او قبل از سفر به یونان کتابی نوشته بود که بر جای نمانده؛ اما به گفته

۱. رچینالد هالینگ دیل. تاریخ فلسفه غرب. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۷. صفحه ۹۲.

۲. کاپلستون، فردریک چالز؛ تاریخ فلسفه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، جلد یکم: یونان و روم، صفحه ۳۲.

۳. Penteism

۴. تاریخ فلسفه؛ علی نقی فقیهی؛ بخش فیلسوفان ملطی.

۵. در برخی کتب و منابع فارسی نام وی زنونان و نیز کسنوفانس و کسینوفانوس هم آمده است. به انگلیسی: Xenophanes. زنون (حدود ۴۹۰-۴۹۵ پ. م در التا جنوب ایتالیا کنونی - حدود ۴۳۰ پ. م) فیلسوف و ریاضی‌دان یونان باستان که ارسطو وی را بنیان‌گذار دیالکتیک نامیده‌است. البته باید دقت شود که زنون الثایی فوق‌الذکر با زنون رواقی [در حدود ۳۳۵ قبل از میلاد به دنیا آمد و در حدود سال ۲۶۴ در شهر آتن از دنیا رفت] که بنیانگذار مکتب رواقی بود، اشتباه نشود. مترجم.

افلاطون در آن به‌طور غیرمستقیم واقعیت حرکت و وجود تنوع را رد کرده بود. در این کتاب چهل پارادوکس (متناقض‌نما) طرح شده بود که برخی از آن‌ها تأثیر بسیاری در گسترش ریاضیات داشته‌اند. این پارادوکس‌ها به دو دسته قابل تقسیم‌اند، دسته اول دربارهٔ رد تعدد و کثرت و اثبات نوعی وحدت وجود بوده و دسته دوم به مبحث حرکت می‌پردازد و آن را غیرممکن می‌دانند. او خدا را به‌نوعی معادل با کیهان می‌داند. او همه جهان را یکی و معادل خدا می‌داند. زنون می‌گوید اشیاء و اجسام، نام‌های دیگری از خدا هستند و در توضیح غیرمتحرک بودن خدا این مطلب را ذکر می‌کند که اگر خدا همه چیز است پس کجا می‌تواند برود. همان‌طور که اشاره شد زنون به‌نوعی وحدت وجود (و همه چیز خدایی) اعتقاد دارد که قرن‌ها بعد ادامه این افکار نزد فلاسفه دیگر نظیر «اسپینوزا» در غرب و پیروان آن‌ها در شرق همچون «صدرا» مشاهده می‌کنیم.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد زنون رجوع شود به: نخستین فیلسوفان یونان، استاد شرف‌الدین خراسانی، صص ۳۱۰-۳۲۸ و یادداشت نستله بر کتاب پارمنیدس جلد یکم، بخش نخست، بند (۵۸۷) ص ۷۴۴.

فلاسفه یونان

سقراط، افلاطون و ارسطو از معروف‌ترین فلاسفه یونان هستند. البته سقراط هیچ‌گاه زحمت نگارش کتاب را به خود نداد. لذا تقریباً هر آنچه امروزه از سقراط مطرح است، از طریق شاگردش، افلاطون،^۱ می‌باشد. او در رساله‌های «آپولوژی»، «کریتون» و «فایدون» به شرح زندگی و محاکمه سقراط پرداخته است.^۲ در رساله‌های دیگر افلاطون نیز افکار سقراط تشریح شده‌اند؛ با این وجود، تفکیک افکار سقراط از افکار افلاطون دشوار است. محوری‌ترین عقیده افلاطون، نظریه مُثُل بود. او معتقد بود برای هر نوع از انواع موجودات مادی یک رب‌النوع (مثال) وجود دارد که بالفعل تمامی کمالات آن نوع را داراست و کار خلق و تدبیر افراد آن نوع از ناحیه رب‌النوع است. مثلاً درباره نوع انسان یک حقیقت عقلانی مخصوص به انسان وجود دارد که کار خلق و تدبیر افراد انسان بر عهده اوست. افلاطون در تبیین نظریه خود به مثال معروف غار اشاره کرده و می‌گوید غار شیب‌داری را در نظر بگیرید که ته آن غار سنگ صاف و صیقلی وجود دارد و افرادی رو به آن سنگ نشسته‌اند. در بیرون از غار نیز آتشی روشن کرده‌اند. در چنین شرایطی اگر موجوداتی از مقابل دهانه غار عبور کنند، عکس آن‌ها بر روی سنگ صیقلی نمایان خواهد بود و افراد درون غار که از بیرون اطلاعی ندارند، گمان می‌کنند که آن عکس‌ها موجودات حقیقی‌اند در حالی که آن‌ها جز سایه و عکس چیزی نیستند و موجودات حقیقی در بیرون از غار هستند.^۳

هرچند افلاطون به ظاهر عالم مادی و محسوسات را پذیرفته؛ در واقع این بیان تنها تعبیری برای فرار از قول به عدم‌مطلق بودن جهان محسوسات بوده و در نظر او جهان مادی

۱. افلاطون در سال ۴۲۷ قبل از میلاد مسیح به دنیا آمد و تا سال ۳۴۷ ق. می‌زیست.

۲. سقراط در ۴۷۰ یا ۴۶۹ پیش از میلاد در آتن به دنیا آمد. پدرش مجسمه‌سازی سرشناس بود. همه مورخان متفق القول هستند که سقراط مردی بسیار زشت‌رو بوده است. سر او طاس، صورت او پهن و گرد، و چشمان او فرورفته و بی‌حرکت بود و دماغی بزرگ و در عین حال کوفته داشته‌است که بر روی آن لکه‌ای واضح دیده می‌شده است. تاریخ فلسفه غرب، جلد اول: فلسفه قدیم. ترجمه نجف دریابندری. چاپ اول؛ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۰. صفحه ۷۸ تا ۸۶، مترجم.

۳. در میان فلاسفه دوره اسلامی نیز «شهاب‌الدین سهروردی» (شیخ اشراق) نظریه مُثُل را پذیرفته است. تعبیراتی که شیخ اشراق برای مثل به کار برده عبارتند از: انوار قاهره عرضیه، رب النوع، اصحاب اصنام و ارباب طلیسمات. در مقابل فلاسفه اشرافی، فلاسفه مشاء منکر مثل افلاطونی هستند، این حکما کار تدبیر افراد مادی را به عقل فعال که آخرین عقل در سلسله عقول طولی عالم است، نسبت می‌دهند. رجوع شود به: سهروردی، شهاب‌الدین جیبی (شیخ اشراق)؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانزی کرن و دیگران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۵۴؛ و نیز: شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ هـ چاپ پنجم، ج ۲، ص ۴۶. مترجم.

فاقد حقیقت است؛ لذا عقیده وی با دیگر فرقه‌های غیر الهی همچون الثائیان و برهمائیان منطبق می‌باشد.

به بیان دیگر، افلاطون به ظاهر وجود جهان محسوسات را می‌پذیرد و آن را انکار نمی‌کند؛ اما اطلاق جهان حقیقی، یا «آنچه هست» را صرفاً در خور عالم مُثُل می‌داند. در نتیجه آنچه واقعا هست ایده واحد درخت است، نه این یا آن درخت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هرچند افلاطون میان برهمائیان و برخی از الثائیان همچون پارمنیدس (که قائل به وحدت وجود بود)^۱ و هراکلیتوس (که قائل به کثرت بود)^۲ راه سومی را می‌یابد، اما در نهایت طرف پارمنیدس را می‌گیرد و واحد را ورای کثیر و مُثُل را ورای جهان محسوسات جای می‌دهد. و ایده یا مثال نیز بنا به تعبیر صریح افلاطون در فقرة ۵۹۶ از کتاب دهم جمهوری، چیزی جز عامل وحدت‌بخش کثرات نیست: «ما همواره در مورد چیزهای کثیر که نامی واحد دارند، به ایده‌ای واحد قائلیم».^۳ افلاطون در توضیح رابطه عالم مُثُل با عالم محسوسات نیز وام‌دار عقیده حلول برهمائیان و الثائیان بوده، چرا که وی هم در تبیین وجود و تحقق این عالم و هم در نهایت و سیر تکامل محسوسات، از عقیده وحدت وجود و حلول بهره برده است که شرح آن به مجال وسیع‌تری نیازمند است.

اما ارسطو یا ارسطاطالیس (۳۲۲-۳۸۴ ق.م) در هجده سالگی به مدرسه افلاطون رفت و به مدت بیست سال در آنجا حضور داشت. از مهم‌ترین اتفاقات زندگی ارسطو می‌توان به معلمی کردن برای اسکندر جهان‌خوار^۴ اشاره کرد که به گفته برخی، شاید

۱. شاعر و فیلسوف الثائی، پارمنیدس که اساس جهان را مبتنی بر ثبات و وحدت می‌داند. از نظر پارمنیدس هرگونه کثرت، حرکت و تغییر توهمی بیش نیست و جهان صرفاً یک کل واحد، متصل، توپُر و مطلقاً صلب است. با وام‌گیری از تعبیر خود وی (پاره ۸، ابیات ۵ و ۶)، نظریه‌اش را می‌توان اختصاراً بر مدار «آنچه هست» استوار ساخت، «که چون وجود دارد، پدید نیامده و تباهی‌ناپذیر، کل، یگانه، بی‌حرکت و بی‌انجام است. یکپارچه، یکی و پیوسته» (گاتری، دلبیو. کی. سی، ۱۳۷۸ الف)، الثائیان: پارمنیدس، زنون، ملیسوس (مجموعه تاریخ فلسفه یونان)، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: انتشارات فکر روز، (۱۳۷۸ الف، ص ۷۳) مترجم.

۲. هراکلیتوس نماد اندیشه کثرت‌گرا محسوب می‌شود. به طور کلی می‌توان دو نظریه اساسی را به وی نسبت داد: یکم «جنگ (پُلُمُس) پدر همه چیز است و ظهور و بقای موجودات معلول معارضة اضدادی است که هم با یکدیگر متقابل است و هم یکدیگر را بر پای می‌دارد» (دوم) که مهم‌ترین نظریه وی است و تعبیر دیگری از نظریه نخست به شمار می‌رود و هراکلیتوس را عمدتاً با این نظریه می‌شناسند، این است که همه چیز در تغییر و سیلان مطلق است و هیچ ثبات و پایداری‌ای وجود ندارد و همواره این جمله معروف منسوب به او نیز به طرق مختلف بازگو می‌شود که «در یک رودخانه نمی‌توان دو بار وارد شد، چون همواره آب رودخانه در حال گذر و جریان است» (استیس، والتز ترنس، ۱۳۸۵، تاریخ انتقادی فلسفه یونان، ترجمه: یوسف شاقول، قم: انتشارات دانشگاه مفید، ص ۸۵) مترجم.

۳. افلاطون، جمهوری، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶۷.

۴. اسکندر مقدونی (۳۵۶ تا ۳۲۳ پیش از میلاد) در ایران مشهور به «اسکندر گجسته» (به معنای اسکندر ملعون) و در غرب مشهور به «اسکندر کبیر»، مورخان درباره اسکندر نوشته‌اند که بیماری صرع داشته و دائم‌الخمر، شرور، وحشی، پرخاشگر و متجاوز بوده و به اسبان سرکش علاقه می‌ورزیده است. طول شاگردی اسکندر نزد ارسطو را دو سال گفته‌اند. [تاریخ فلسفه ویل دورانت، ص ۵۱]. برخی از پیروان و شیفتگان

یکی از اصلی‌ترین عوامل شهرت و نیز قرن‌ها یک‌تازی مطلق عقاید و افکار وی، همین استادی برای اسکندر بوده است که علی‌رغم برخی اشتباهات و انحرافات فاحش او در علوم مختلف، اعم از الهیات و طبیعیات (همچون دیگر فلاسفه ماقبل خود مانند افلاطون و پیروان مابعد آن‌ها)، سال‌های سال و در برخی از جوامع عقب‌مانده و نزد برخی فیلسوفان حال حاضر ایران، کسی فرصت و جرأت نقدهای اساسی بر وی را نمی‌یابد.^۱ آنچنان که تعبیر معلم اول برای وی، هنوز در بین فلاسفه مسلمان رایج است. جالب آنکه در غرب سال‌های سال است که دست از تقدیس و تعبد نسبت به وی و دیگر فلاسفه برداشته‌اند و به نقد و رد نظریات باطل آن‌ها پرداخته‌اند و البته فلسفه ارسطویی علاوه بر سقوط خود، دین مسیحیت آمیخته با آن را نیز با خود به زیر کشاند.^۲ گفته شده اسکندر هزار نفر را در اختیار ارسطو قرار داده بود که در یونان و آسیا پراکنده بودند و برای او نمونه‌های نباتی و حیوانی می‌آوردند، و ۸۰۰ تالان (معادل ۴ میلیون دلار) به ارسطو می‌داد تا وسایل کار را فراهم کند.^۳ طبیعی است که با آن‌همه حمایت حکومت از آن مدرسه، مؤسس آن بایستی دارای شکوه و جلوه ظاهری بسیاری باشد.

به هر حال، یکی از عمده آثار ارسطو، مکتوبات وی در موضوع منطق است که بعدها شاگردانش آن‌ها را در مجموعه‌ای به نام ارغنون (یا ارگانون) گردآوری کردند؛^۴ اما بسیاری از محققین در شرق و غرب ضمن پذیرش برخی محاسن منطق ارسطویی، اشکالات و

فلاسفه یونان باستان همچون ملاهادی سبزواری وی را به دلیل شاگردی ارسطو، فردی بزرگ و مروج علم و دانش معرفی کرده و حتی وی را همان ذوالقرنین دانسته است! اسکندر پس از فتح هند که تارود هیفاز (بیس امروزی) پیشروی کرده بود به علت کمی قشون به ایران بازگشت و به فکر تسخیر عربستان افتاد. بنابراین به سمت بابل حرکت کرد؛ ولی در آنجا و در سن ۳۲ سالگی درگذشت، مترجم .

۱. درباره ارسطو گفته شده است: «...باید او را خوش‌بخت‌ترین و کامروا‌ترین فلاسفه دوران‌ها شناخت؛ زیرا به یاری بخت خویش، سلطانی همانند اسکندر را یافت که نه فقط او را در میان اقوان به برتری رساند، بلکه حتی او را به غلط در تاریخ ساخته و پرداخته خود، یکی از بزرگترین فلاسفه دوران معرفی نمود و بیش از دو هزار سال او را به صدر مصطفیٰ حکمت و علوم نشانید» (خامنه‌ای، سید محمد؛ مقاله ارسطو) مترجم .

۲. همین قدر بدیهی و روشن است که سقوط سهمگین طبیعیات فلسفه ارسطویی چنان لطمه‌ای بر مسیحیت زد که آن را یک دین صرفاً عاطفی و کاملاً اجنبی از فکر و اندیشه معرفی کرد، به حدی که چیزی به نام دین نه تنها «غیر علمی» بلکه یک مقوله «ضد علمی» تلقی گشت. مسیحیت که جهان‌شناسی و زیست‌شناسی خویش را بر سکوی طبیعیات فلسفه ارسطویی بنا نهاده بود، برای جلوگیری از آوارشدن این سکو، دادگاه‌های «انگیزاسیون» را به راه انداخت؛ اما نه تنها بهره‌ای از این اقدامات خشونت‌بار نگرفت؛ بلکه جنبه عاطفی و انسانی خود را که تنها سرمایه هسته‌ای آن بود در این راه باخت و بزرگ‌ترین سرافکنندگی تاریخ را از آن خود ساخت، مترجم .

۳. تاریخ فلسفه، ویل دورانت، ص ۵۳.

۴. شاید به دلیل همین تفکرات منطقی است که وی بر خلاف استاد خود که به نوعی ایدئالیست و خیال‌پرداز بود، بیشتر با دید جزئی‌نگر، تجربی و با معیار منطقی خود به موضوعات مختلف می‌پرداخت که البته و صد البته هم به منطق و هم نتایج افکار و آرای وی نقدهای جدی و اساسی وارد است. حتی به گفته برخی: «ارسطو مسئول ظلمت تفکر قرون وسطایی است...» (برونشوئیک؛ از کتاب ارسطو، ژان برن، ص ۲۷)، مترجم .